

اپوزیسیون

جلال فرمند

Farahmand@iichs.org

از همان زمانی که احزاب سیاسی و انجمنهای مختلف قبل و بعد از مشروطه به شکل جدید در ایران شکل گرفت، دولتها و حکومتهای وقت با این دستجات دچار چالشها و درگیریهای مختلفی بودند. به علت نهادینه نشدن مسئله دموکراسی این احزاب که داعیه حکومت داشتند مسلماً نمی توانستند با حکومتهای وقت رقابتی سالم داشته و نظر مثبت حکومتها را جلب کنند.

هر چند دستگاههای اطلاعاتی و تأمینی قاجار توان چندانی نداشتند ولی در حد خود با کمک خفیه نویسان و جاسوسان نفوذیشان، سعی داشتند آراء، عقاید و عملیات گروههای مخالف را شناسایی کرده و حاکمان وقت را از وقایع دوروبر خود آگاه نمایند. با پایان غلیان دوران مشروطه و آرام شدن اوضاع سیاسی مسیر جهت دیگری یافت. آغاز دوره زمامداری پهلوی، آغاز به ورطه رفتن و نابودی احزاب بود. رضاشاه اصلاً چیزی به نام حزب مخالف را برنمی تافت. لذا پس از تشکیل حکومتش اجازه فعالیت به هیچ گروه و دسته ای را نداد مگر حزبی که حلقه منورالفکران گرداگردش تأسیس کردند. این حزب نیز چیزی نبود مگر شکل نمادینی از یک حزب ظاهری جهت شناسایی طرفدارانش برای انتخابات مجلس شورای ملی. البته باید به این نکته توجه کرد که اولین احزاب منسجم و کاملاً حرفه ای را گروههای چپ و یا به اصطلاح آن زمان کمونیست تأسیس کردند. عمده فعالان این احزاب ایرانیان مقیم آذربایجان روسیه و شوروی بعدی بودند.

آشنایی ایرانیان مقیم بادکوبه و حومه که بیشتر متشکل از کارگران و پیشه وران خرده با بودند با فعالان احزاب چپ و بلشویکی در مناطق کارگری زمینه ساز تشکیل اولین احزاب بود. بعدها این افراد که در احزاب متمایل به کمونیستها و بلشویکها متشکل شده

بودند به عنوان ایرانیان مهاجر وارد ایران شدند و در انقلاب مشروطه فعالیت زیادی داشتند. اینها که در دوره تزاری تحت تعقیب بودند با استفاده از وضعیت ناآرام ایران آن روز - پیش و پس از مشروطه - به ایران آمدند و حتی برخی از آنان در نهضت‌های مختلفی که در شمال و شمال غربی ایران شکل گرفت شرکت داشتند. در حرکت و نهضت‌هایی چون جنگل و خیابانی نام بسیاری از این افراد دیده می‌شود.

با پیروزی انقلاب بلشویکی و سقوط تزار این افراد در مناطق شمال و شمال غربی ایران اهمیت بیشتری یافتند. بلشویک‌های روسی به این افراد به عنوان خط‌شکنان خود نگاه می‌کردند که زمینه پیشروی تفکر مارکسیستی را در ایران موجب می‌شدند. با قوی شدن بلشویک‌ها و رسیدن آنان به مرزهای سابق روسیه تزاری به نظر می‌رسید که مجدداً رقابت‌های گذشته روس و انگلیس در ایران زنده شده است. مسلماً کشور مهمی چون ایران که حد فاصل کمونیسم و امپریالیسم در خاورمیانه بود نمی‌توانست از دید آنها دور بماند. هر چند در ابتدا طبق قرارداد ۱۹۲۱ بر بسیاری از درخواست‌های نامشروع تزارها در ایران خط بطلان کشیدند ولی همواره آماده تجدید نفوذ در ایران بودند.

در دوره رضاشاه علاوه بر این ایرانیان مهاجر که قدرت آنان نهفته بود و مخفیانه فعالیت می‌کردند گروهی دیگر از ایرانیان که عمدتاً تحصیلکرده خارج از کشور بودند رشد و نما پیدا کردند. حضور ایرانیان در اروپا که آن زمان کانون تفکر احزاب چپ و افکار کمونیستی بود درگسترش آن بین دانشجویان بی‌تأثیر نبود. کشف جریان ۵۳ نفر که به جرم فعالیت‌های غیرقانونی دستگیر شدند نشان از عمیق‌تر شدن این تفکر در اقشار تحصیلکرده داشت. تفکری که متأثر از سرکوب جریان‌های مذهبی دوره رضاشاه، ریشه‌دارتر هم شده بود.

از سالی که حلقه یاران دکتر آرائی - ۱۳۱۶ - به زندان رفتند تا زمان سقوط رضاشاه چهار سال بیش نگذشت. چهار سالی که سرحلقه این گروه یعنی آرائی در زندان به قتل رسید و نیروهای چپ متفکر اصلی خود را از دست دادند. ولی یاران وی پایه‌گذار حزب جدیدی شدند که تا سالها تأثیر مهمی در جریان‌های سیاسی کشور گذاشت.

آغاز جنگ جهانی دوم و ظهور نیروی سومی چون هیتلر، سالی چند در اردوی متخاصم آن زمان یعنی امپریالیسم و کمونیسم را به وفاق و دوستی واداشت. هر چند این اتحاد شکننده بود ولی برای دفع تهاجم هیتلر مؤثر افتاد. این امر مجدداً ایران را که از زمان سقوط تزاریسم از خطر نفوذ روس‌ها نجات داده بود در ورطه خطر انداخت. اشغال ایران طیبه این امر بود. شمال به اشغال شوروی و جنوب به اشغال انگلیس درآمد. این اشغال یادآور قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس بود. با این تفاوت که این بار این دو متحدانی شریک بودند نه رقیب. هر چند این شراکت سالی بود به رقابت قدیم تبدیل گشت.



آشوب فضای سیاسی ایران پس از شهریور بیست، با قبل از آن قابل قیاس نیست. فضای بسته و خفقان آور قبل از آن، امید به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی را برای همه گروهها غیرممکن کرده بود. حتی کوچکترین فعالیتهای اجتماعی مذهبی که همان هیئتها و منابر و مجالس جشن و عزاداری مذهبی باشد در ایران ممنوع بود چه رسد به فعالیتهای سیاسی گروههای مخالف.

شهریور بیست زلزله‌ای در تغییرات سیاسی و اجتماعی ایران بود. فضایی که برای همه به یک اندازه آزاد بود و هر که زرنگ‌تر بود امید به برد بیشتری داشت.

طبیعتاً مذهبیبون و علما که نزدیک به ۱۶ سال به شدت تحت نظر و فشار بودند توان کمتری برای راه انداختن تشکل سیاسی داشتند، ولی احزاب چپ و کمونیستها علاوه بر اینکه به صورت زیرزمینی رشد و نمایدا کرده بودند و به کارهای فکری و ایدئولوژیکی خردسر و سامانی داده بودند با توجه به اقبال بخشی از جمعیت تحصیلکرده و جوان به آنان به سرعت شکل سیاسی منسجم و محکمی به خود دادند. البته با توجه به مقبولیت عمومی و جهانی کمونیسم در جهان آن روز که حتی اروپای پیش و پس از جنگ نیز از آن احساس خطر می‌کرد این امر عجیب نمی‌نمود. ایران تشنه که تازه از صحرای خشک و لم‌یزرع دیکتاتوری رضاخانی سر برآورده بود بر هر آبشخوری سر فرود می‌آورد. هر چند عموم مردم با اینکه سالها از آموزه‌های دینی دورنگه داشته شده بودند ولی با توجه به ریشه‌های عمیق دینی توجهی به این مکاتب نداشتند. به هر حال اقشار دانشگاهی و تحصیلکرده با توجه به خلأ سیاسی و ایدئولوژیک رغبت زیادی به احزاب چپ نشان دادند. در این بین نباید به تأثیر شوری آن سالها بی‌توجه بود. هنوز شوروی به عنوان مادر همه احزاب چپ و جبهه خوبی در میان ملل گوناگون داشت. وجهه استعماری شوروی پس از پایان جنگ جهانی دوم آشکار شد ولی آن روز به عنوان کشوری حامی محرومان و کارگران پذیرنده افکار بسیاری از مردم جهان بود.

سال ۱۳۲۰ آغاز فعالیتهای علنی کمونیستهای ایران در قالب حزب توده بود. ۲۷ نفر از اعضای به جای مانده از ۵۳ نفر بنیادگذار آن بودند.

همان‌طور که گفته شد انبساط سیاسی پس از شهریور بیست و خلأ احزاب مذهبی و ملی روندی شتاب‌آلود در گسترش این حزب داشت. این حزب در ابتدای تأسیس بر ایدئولوژی شرکت‌آمیز خود چندان پای نمی‌فشارد. حتی برخی از سران اصلی آن چون سلیمان میرزا اسکندری که شاهزاده‌ای قجری بود در نمازخانه حزب در خیابان فردوسی همراه با کارگران نمازهای واجب یومیه خود را به جای می‌آورد! ولی این روند نمی‌توانست ادامه یابد. در طول سالهای بعد و روشن‌تر شدن تکلیف فکری حزب بسیاری از اعضای مسلمان که اطلاعی از واقعیت آن نداشتند از بدنه حزب جدا شدند.

این حزب با حزب کمونیست ایران که هسته اولیهٔ تشکلهای سیاسی چپ در ایران بود تفاوت آشکاری داشت:

بنیانگذاران حزب توده غالباً جوان، ساکن تهران و فارسی‌زبان بودند. حال آن‌که رهبران کمونیست بازمانده، میانسال، آذربایجانی و آذری‌زبان بودند. در حالی که بنیانگذاران حزب توده روشنفکران دانشگاه‌دیده‌ای بودند که از طریق جنبشهای دست چپی اروپای غربی به مارکسیسم دست یافته بودند، رهبران کمونیست فعالان و روشنفکران خودآموزخته‌ای بودند که از طریق لنینیسم حزب بشویک روسیه به همان مقصد رسیده بودند. در حالی که بنیانگذاران حزب توده، این مارکسبنهای تحصیلکرده اروپا، سیاست را فقط از چشم طبقاتی می‌دیدند. رهبران کمونیست با تجربه کردن کشتارهای قومی قفقاز و قیامهای محلی خیابانی و میرزا کوچک‌خان، جامعه را علاوه بر چشم‌انداز طبقاتی، از منظر قومی نیز می‌نگریستند. این تفاوتها در سالهای ۲۲-۱۳۲۰ آشکار نبود، اما در سالهای بعد غنی شد.^۱

بدین شکل این حزب به گسترش خود و همهٔ شهرهای ایران دست یازید. احزاب دیگری نیز در این زمان تأسیس شدند ولی این احزاب ریز و درشت به دلیل بی‌تجربگی کادرهای آن یا موضعی و مقطعی عمل کردن سران آن که فکری جز به دست آوردن یا حفظ قدرت و ثروت خود نداشتند ره به جایی نبردند. اولین حزبی که شاید توان مقایسه با حزب توده را داشت جبهه ملی بود. جبهه ملی که ائتلافی از چند حزب ملی و مذهبی بود، هشت سال بعد از تأسیس حزب توده سازمان یافت. هر چند که گروههای تشکیل‌دهنده آن دائماً درگیر مسائل جناحی خود بودند ولی حول یک امر مهم گرد هم جمع شدند: ملی شدن صنعت نفت.

رژیم پهلوی در آغاز دهه بیست در اوج ضعف و بلا تکلیفی به سر می‌برد. شاه جوان که با هزار اما و اگر از سوی نیروهای متفق به جای پدر نشسته بود نه قدرت رضاشاه را داشت و نه خود از جریدهٔ چندانی جهت رتق و فتق امور برخوردار بود. احزاب قدرتمند از جمله سازمانهایی بودند که از قدرت مطلقه شاه می‌کاستند. از جمله نقش حزب توده در تضعیف رژیم پهلوی هیچ‌گاه فراموش شاه نشد.

ولی حزب توده خود از بحرانهای آن دوره ضربه‌های هولناکی خورد. از ضربه‌ای که حزب توده در پی بحران آذربایجان خورد هیچ‌گاه کمر راست نکرد. موافقت ضمنی

۱. پرواند آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن عشق‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷. صص ۲۵۴ و ۲۵۶.

حزب با استقلال و جدا شدن این قسمت از خاک ایران - هر چند مخالفانی جدی در حزب داشت - و پشتیبانی شورویها از آن همیشه مایه سرافکندگی حزب توده بود. شاید اگر این اتفاق نمی افتاد حزب توده هم بسیاری از نیروهایش را از دست نمی داد و هم نقش مهم تری در جریانهای سیاسی بعدی بازی می کرد.

هرچه به آغاز دهه سی نزدیک می شویم با تشکیل جبهه ملی، از قدرت بلامنازع حزب توده کم می شود. ملی شدن صنعت نفت - هر چند حزب توده خود را در آن سهم می داند - به پای احزاب ملی و مذهبی نوشته شد. اصرار حزب توده در اعطای امتیاز نفت شمال به شورویها تأثیر حزب توده را در ملی شدن صنعت نفت به شدت کاهش داد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم شوروی که با توجه به شکل گیری قطبهای جدید جهانی در قطب مخالف جهان غرب قرار داشت دیگر نمی توانست چون سابق در حیاط خلوت جهان غرب یعنی ایران قدم بزند. خروج شوروی از ایران در واقع به تضعیف حزب توده منجر شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و پیروزی مجدد دیکتاتوری پهلوی حزب توده نیز چون جبهه ملی به سرازیری سقوط حرکت کرد. کشف سازمان نظامی حزب توده در ارتش تیر خلاص آن بود. کشف این سازمان سزای معلوم شدن حضور صدها تن از افسران ارتش در حزب، شاه را از خواب خوش بیدار کرد.

تصفیه ارتش و اعدام دهها نفر و زندانی شدن صدها نفر شاه را آرام کرد. انتقال کادر مرکزی حزب توده به اروپای شرقی و مسکو هر چند شاه را آرام کرد ولی در دسری تازه برای هر نوع مخالفت با شاه بود. از آن به بعد برای شاه مستمک خوبی پیش آمد که هر مخالفی را وابسته به حزب توده فراری بنامد و آنان را سرکوب کند. هر چند که این افراد در واقع ممکن بود هیچ ارتباط فکر و مسلکی با حزب توده نداشته باشند.

با پیچیده و زیرزمینی شدن مبارزه مخالفان رژیم پهلوی و توجه آنان به کار فکری و ایجاد هسته های غیرعلنی، شاه نیز با تأسیس ساواک دست به جنگ مدرن تری زد. سازمانهای موازی اطلاعاتی آن روز ایران تحت نظر تیمور بختیار در هم ادغام شدند و با کمک سازمانهای اطلاعاتی انگلیس و آمریکا و سالها بعد با ارتباط با سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) این سازمان به سازمانی عریض و طویل و حرفه ای تبدیل شد. سازمانی که شعبه های متعدد داشت و حتی از کادرهای سابق توده ای که به اصطلاح توابع شده بودند در آن استفاده کامل می شد. به عنوان نمونه شخصی چون منوچهر آزمون که از دانشجویان توده ای فعال در آلمان شرقی بود با سرپلهایی به ساواک وصل

شد و با وعده زندگی راحت و آسوده جذب آن گردید. افرادی از این دست سالها بعد در مراتب بالای سیاسی و فرهنگی رژیم شاه موفقیت‌های زیادی کسب می‌کردند.^۲ یکی از بخش‌های مهم ساواک بخش اول زیرمجموعه اداره یکم از اداره کل سوم (امنیت داخلی) بود. این بخش، بخش ویژه احزاب و گروه‌های کمونیستی بود. اداره کل سوم از مخوف‌ترین بخش‌های ساواک و معروف‌ترین آن به حساب می‌آید. یعنی بخشی بود که به امنیت داخلی کشور می‌پرداخت و بسیاری از مخالفان و مبارزین دوره پهلوی دوم گذرشان به این اداره کل افتاده بود.

وجود بخشی به نام گروه‌های کمونیست در آن هم نشان از حساسیت حضور این گروه‌ها در ایران داشت. و حساسیت شخص شاه نیز بر اهمیت این موضوع می‌افزود. چرا که در اوایل دهه پنجاه بسیاری از سازمان‌های کمونیستی و چپی مشی چریکی اتخاذ کرده بودند و بر ناامنی داخلی رژیم می‌افزودند. این سازمان‌ها عمدتاً منشعب از حزب توده یعنی مادر اولیه این گروه‌های چپی بودند. البته چنانکه گفته شد رژیم از این واژه - یعنی کمونیسم - استفاده خاص خود را می‌کرد. چنانکه برای نامیدن مبارزین اسلامگرا از واژه نامتعارف مارکسیست اسلامی استفاده می‌کرد. ولی به هر حال رژیم پهلوی طبق عرف پذیرفته شده حساسیت خاصی نسبت به حزب توده و زیرمجموعه‌های منشعب از آن نشان می‌داد.

ادارات ساواک در حد بضاعت خود گزارش‌های متعدد امنیتی - اطلاعاتی جهت سران رژیم و کادرهای خود ارائه می‌کردند که جایگاه این احزاب و سازمان‌ها را تک‌تک از منظر رژیم پهلوی مشخص می‌کند. از جمله این گزارش‌ها، گزارشی است که در این شماره فصلنامه تاریخ معاصر ایران ارائه شده است.

این گزارش گزارشی است طولانی از اوضاع و احوال حزب توده و جبهه ملی و سازمان‌های مخالف دیگر در ایران و بیرون از آن. این گزارش به شکلی دیگر طی سال‌های ۵۵ و ۵۶ به صورت جزوه‌ای به دست ساواک چاپ شد و در اختیار سران نظام پهلوی قرار گرفت. پس از گذشت سی سال، خواندن چنین گزارشی و چگونگی رصد سازمان‌های مخالف رژیم به وسیله ساواک خواندنی است.

۲. به کتاب پرونده نتمام (نگاهی به اسناد و زندگینامه منوچهر آرمون) مراجعه شود.

سری

یک نگاه بیطرفانه به اقدامات و فعالیتهای عناصری که خود را «اپوزسیون» حکومت ایران معرفی می‌کنند به وضوح این واقعیت را نشان می‌دهد که این عده - گرچه در گروههای متعدد و زیر عناوین متنوع ابراز وجود می‌کنند - در حقیقت، از یک منشأ ریشه گرفته و بلندگوها و عوامل تبلیغاتی و اعمال نظر توسعه طلبانه و تجاوزکارانه سیاستهای خارجی معینی هستند که زیر ماسکهای به ظاهر موجه، می‌کوشند تا راه نیل به مقاصد بیگانگان را هموار کنند و، به استثنای گروههای معدودی که عوامل اطلاعاتی و یا سیاسی و اقتصادی پاره‌ای محافل طمعکار غربی می‌باشند، اکثریت قریب به اتفاق آنها را به راحتی می‌توان در کادر کمونیسم جهانی یافت.

ذکر این نکته، اگرچه یک مسئله تکراری است ولی، در این مورد این تکرار بی‌مناسبت نیست که گفته شود دسته‌سازی و ایجاد گروههای مخالف سرسپرده به وسیله سیاستهای بیگانه برای بسط سلطه و نفوذ در جوامع مختلف یکی از شیوه‌های متداول سیاستهای استعماری کهنه و نو بوده و هست. طبیعی است که جامعه ایران هم - به دلایل متعدد سیاسی، اقتصادی و استراتژیک - از این دست‌اندازی مصون نبوده و همواره مطمئن نظر برخی سیاستهای متجاوز قرار داشته و دارد.

حال برای اثبات این مدعا شناسایی گروههای مخالف مورد نظر و کیفیت ایجاد، نحوه فعالیت اعضا، ارتباطات گروههای مذکور، شعارهای تبلیغاتی و وضعیت اعضای برجسته هر گروه می‌تواند کمک‌کننده باشد و بدین منظور به بررسی وضعیت هر یک از این گروهها می‌پردازیم:

۱. حزب منحل شده ایران

حزب نوده مرحله تکامل یافته شکل کمونیستهای ایرانی را نشان می‌دهد که از دوران پر آشوب اواخر سلسله قاجاریه و اوضاع معشوش ناشی از جنگ جهانی اول همواره کوشیده بودند تا در جامعه ایران به قدرت برسند ولی شیوه تفکر ملی و مذهبی ایرانیان هیچگاه به اندیشه مارکسیستی مجال رشد و توسعه نداده بود.

جنگ جهانی دوم، اشغال ایران توسط نیروهای مسلح متفقین، نامانی، حضور نیروهای بیگانه در کشور و اضطراب عمومی بر اثر عوامل نامطلوب ناشی از سرایت جنگ به ایران، نوعی بهت‌زدگی و اغتشاش فکری را به‌طور موقت بر جامعه ایران مستولی ساخته بود و بر اثر مجموع این عوامل، گروههای مختلف اجتماعی در



نمایش مهمات کشف شده از حزب نموده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۵۸۴۹-ع)

جست و جوی راه حل مشکلات مذکور و مشکلات فرعی ناشی از آن بودند. کمونیستها، که نشان داده‌اند سازمان‌دهندگانی مجرب و تبلیغات‌گرانی کهنه‌کار هستند، موقعیت را برای بهره‌برداری مناسب یافته و با شعارهای عوام‌فریبانه قدم به میدان فعالیت گذاردند.

حاصل توطئه‌گریهای سریع کمونیستها تأسیس حزب کمونیستی توده ایران در سال ۱۹۴۱ بود. آن روزها حزب توده همان شعارهایی را می‌داد که بلشویکها در روسیه قبل از انقلاب اکتبر راجع به جنگ می‌دادند. سران حزب توده، با شناخت تمنیات اجتماعی، شعارهای خود را انتخاب کرده و ماهرانه به جذب گروهها و طبقات مختلف به سوی تشکیلات خود پرداخته بودند. آنها خیلی زود و شاید در مدتی کمتر از دو سال توانستند تعداد زیادی از مردم لزجمله دانشجویان، کارگران و کارمندان دولت را در سازمانهای اصلی و جنبی حزب متشکل کنند. گردانندگان حزب توده، با احساس استقرار، خیلی زود ماسکهای خود را به کنار زدند و شروع به اجرای مأموریت واقعی خود، یعنی هموار کردن راه برای تسلط کمونیسم جهانی بر جامعه ایران نمودند. جلوه‌های آشکار این تلاش در فعالیتهای تبلیغاتی، تظاهرات و اعتصابات گسترده حزب به منظور تسلیم دولت ایران به واگذاری امتیاز اکتشاف و استخراج منابع نفتی شمال ایران به شورویها، همکاریهای موثر سازمانهای حزب توده با نیروهای نظامی شوروی در استانهای شمالی ایران و بالاخره کوششهای کمونیستها در تجزیه و جداسازی استانهای آذربایجان و کردستان از ایران و تسلط نظام کمونیستی بر این مناطق ایران بروز کرد. این حوادث و جلوه‌های گوناگون دیگر تلاش کمونیستها، که نشان‌دهنده سرسپردگی آشکار آنها به سیاستهای بیگانه بود، به تدریج قشرهای مختلف اجتماعی را نسبت به توطئه خطرناک کمونیسم جهانی بیدار و هشیار کرد و نتیجه مستقیم این هوشیاری، علاوه بر امتناع گروههای کثیری به عضویت [از عضویت] در حزب توده و تشکیل سازمانهای ملی ضد کمونیست، خارج شدن دسته دسته اعضا از صفوف حزبی بود و، سرانجام، به واقعه انشعاب ۱۹۴۷ در این حزب و جدا شدن بخش اعظم اعضا و گروه مؤثری از کادر رهبری از تشکیلات حزب توده منجر گردید.

شکست حزب توده در امر توسعه تشکیلاتی و تقویت پایگاههای اجتماعی در داخل جامعه، که ثمره مستقیم آگاهی ملت ایران نسبت به توطئه‌های ضد ملی و ضد مذهبی این حزب بود، سران و گردانندگان حزب مورد بحث را به فکر چاره مؤثر انداخت. کمونیستها در بررسیهای خود به این نتیجه رسیدند که شکست آنها در جامعه ایران ناشی از دو عامل بنیادی می‌باشد. عامل بنیادی اول اعتقادات ملی مردم، منبعت از نظام

شاهنشاهی و وجود شخص شاه به عنوان عالی‌ترین جلوه‌گاه این اندیشه و عامل دوم استحکام مبانی اعتقادی مردم نسبت به آئین [و] دین مقدس اسلام می‌بود: [است].
 این نتیجه‌گیری کمونیستها را به فکر طرح توطئه‌های تاکتیکی تازه‌ای انداخت. در شرایط آن زمان که هنوز آثار اغتشاش ناشی از جنگ، اشغال ایران توسط نیروهای خارجی و تأثرات احساسی مردم از واقعه آذربایجان باقی بود و دسیسه‌های خارجی به طرق مختلف آرامش عصبی مردم را مختل می‌کرد و آشتیگیا را دامن می‌زد، کمونیستها را متوجه نمود که مؤثرترین و شاید تنها عامل مقابله‌کننده با توطئه‌های آنان، شخص شاه به عنوان مظهر موجودیت و وحدت ملی ایران می‌باشد. به همین مناسبت بود که طرح توطئه ترور شاهنشاه را تنظیم و توسط یکی از عوامل تروریست خود در چهارم فوریه ۱۹۴۱ اجرا کردند.

خوشبختانه این توطئه با ناکامی کمونیستها مواجه شد و افکار عمومی را به شدت علیه کمونیستها و توطئه‌های حزب نوده برانگیخت تا جایی که افکار عمومی، دولت و مجلس شورای ملی ایران را مجبور به منحل نمودن حزب توده ساخت.
 حزب توده به تدارک توطئه دیگری پرداخت. توطئه جدید، نفوذ در نیروهای مسلح ایران و سرانجام زمینه‌چینی شورش نظامیان بر ضد حکومت قانونی بود. رهبری حزب منحل توده در تعقیب این هدف کوشش وسیعی به عمل آورد، ولی تا سال ۱۹۵۰ توفیق قابل توجهی حاصل نکرد. در اوائل سال ۱۹۵۴ مسئله نفت بار دیگر التهاباتی را در جامعه ایران به دنبال آورد و احساسات عمومی در رابطه با ملی شدن صنعت نفت ایران، که رهبری آن با شاهنشاه بود، به شدت تهییج شده بود. در این شرایط، علاوه بر کمونیستها، نمایندگان سیاستهای نیرومند خارجی دیگر نیز دست اندرکار تضعیف قدرت ایران بودند. محمد مصدق، که در جنجال نفت به نخست‌وزیری رسیده بود، رویه خودکامگی پیش گرفت و با استفاده از اختیارات قانونی خود کوشش کرد که زمینه را برای اعمال اغراض آن جناح از سیاستهای خارجی، که خود عامل آن بود، فراهم سازد. اقدامات مصدق بار دیگر به تدریج آرامش اجتماعی را درهم ریخت و کمونیستها با اغتنام فرصت مجدداً به تلاش پرداختند و زیرکانه از احساسات تهییج‌شده عمومی استفاده کرده و به ترتیب دادن میتینگها و تظاهرات خیابانی مختلف دست زدند.

اوضاع ناآرام آن زمان بار دیگر گروههای مختلف اجتماعی را متأثر کرده بود و افشاری از نظامیان جوان هم، که بر اثر اقدامات حکومت مصدق ناراضی شده بودند، آمادگی تأثیرپذیری یافتند. کمونیستها از این موقعیت بهره‌برداری [کردند] و طی سه سال توانستند شبکه‌ای متشکل از حدود ۶۰۰ نفر از افسران جوان را تحت عنوان «سازمان

نظامی حزب توده» به وجود آورند.

در تابستان (اوت) سال ۱۹۵۳ ملت ایران که از هرج و مرج داخلی و خودکامگيهاي مصدق و عوامل او به جان آمده بودند، با قيام عمومي خود بساط مصدق را در هم پيچيدند و به روشني اعتقادات عميق خود را به نظام شاهنشاهي ابراز نمودند. در اين زمان هسته‌هاي مخفي کمونيستي با همکاريهاي داوطلبانه مردم، يکي بعد از ديگري، شناخته و برچيده شد و سرانجام نيز از اسرار سازمان مخفي نظاميان عضو حزب مذکور پرده برداشته شد، و بدین ترتيب، يک توطنه ديگر کمونيستها خشي گرديد. بقايای کادر رهبري حزب منحل توده که، با آزمونهاي متعدد، هرگونه توفیقي را در جهت نیل به هدفهاي خود غيرممکن می دیدند، با کمک دستوردهندگان خارجي خود مخفيانه از ايران گريختند و به کشورهای کمونيستي پناه بردند و به عده ديگري از رهبراني که قبلاً فرار کرده بودند پيوستند. کمونيستهای ايراني، که به اين ترتيب شکست خورده و از ايران فرار کرده بودند، مدتی در خارج از کشور به وقت‌گذراني پرداختند و بار ديگر به دستور اربابان اصلي خود گرد هم آمده و به مطالعه اوضاع پرداختند.

حاصل اين مطالعات کمونيستها را به اتخاذ دو خطمشی مشخص وادار کرد: خط مشی اول نفوذ در بين جوانان و اغفال و متعاقباً تربيت آنان برای آینده بود که در ورای اين اقدام، آنها می توانستند به يک کوشش توسعه شبکه‌هاي کمونيستي و فعاليت درازمدت بپردازند و در کنار اين اقدام، ضمناً جريان تبليغاتي عليه حکومت ايران در خارج از کشور زنده نگاه دارند. حاصل اين تلاشها بعدها به تشکيل سازمانی به نام «کنفدراسيون محصلين و دانشجویان ايراني در خارج از کشور» و پيدایش گروههاي متعدد کمونيستي مرکب از جوانان ايراني انجاميد که به آن اشاره خواهد شد.

شيوه دوم آن بود که کمونيستها در بررسيهاي اجتماعي خود نسبت به مسائل ايران و علل شکست خويش در مراحل مختلف فعاليت، نتيجه‌گيري کرده بودند که علاوه بر جنبه‌هاي اعتقادات ملی، عامل مذهب نيز از عوامل عمده فعاليتهاي کمونيستي در ايران است. شيوه دوم فعاليتهاي کمونيستها، با توجه به اين عوامل طرح‌ريزي شده بود. پس از آنکه فعاليت تبليغاتي و تشکيلاتي روی جوانان و دانشجویان ايراني مقيم خارج از کشور به عنوان خط مشی تازه کمونيستهای فراری از ايران مورد توجه قرار گرفت، با حمايت و کمکهاي کمونيسم جهاني کار خود را آغاز کردند.

اولين اقدام کمونيستها در اين زمينه، تاسيس يک فرستنده تبليغاتي قوی تحت نام «راديو پيک ايران» بود. به موازات آغاز فعاليت تبليغاتي اين راديو، فرستنده ديگري با نام «راديو صدای ملی ايران» با برنامه‌هاي تبليغاتي کمونيستي به زبان فارسي فعاليت خود را

شروع کرد. در این زمان در بعضی از کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا تعدادی حدود ۲۰ هزار نفر دانشجوی ایرانی سرگرم تحصیل بودند. تعداد بسیار کمی از این دانشجویان در کشورها یا شهرهای محل تحصیل خود، به انگیزه ایرانی بودن، محافل و انجمنهای پراکنده‌ای تشکیل داده بودند و این محافل و انجمنها تا آن زمان عاری از جنبه‌های سیاسی و به دور از تحریکات مستقیم کمونیستها مانده بود.

قدم دوم تلاشهای کمونیستها در رابطه با ایرانیان مقیم خارج از کشور، نفوذ در انجمنها و محافل دانشجویی و سازمان دادن انجمنهای مزبور و ترغیب دانشجویان ایرانی برای پیوستن به این انجمنها بود. نحوه عمل کمونیستها برای جذب جوانان به انجمنهای مورد بحث با مهارت و زیرکی خاصی انجام می‌گردید و اکثراً جوانها تحت بهانه‌های به ظاهر صنفی و جشنها به مناسبتهای مختلف، اجرای برنامه‌های هنری و امثال آن، به این محافل کشیده می‌شدند. به این ترتیب، با اجرای یک شیوه تدریجی و قدم به قدم، جوانان و دانشجویان ایرانی را در بدو امر در پوششهای کاملاً غیرسیاسی متشکل کردند و از ترکیب انجمنهای دانشجویی هر کشور فدراسیونی به نام دانشجویان همان کشور به وجود آوردند. این فعالیت کمونیستها سرانجام در سال ۱۹۶۰ منجر به برقراری هماهنگی بین فدراسیونهای دانشجویی ایرانی که در این هنگام به طور نسبی به فعالیتهای سیاسی کشانیده شده بودند، گردید و یک سازمان جبهه‌ای وسیع کمونیستی تحت عنوان «کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور» ایجاد شد. پیش از آنکه به کیفیت فعالیتهای این کنفدراسیون و ارتباطات و وابستگیهای آن اشاره گردد، ذکر مطلب دیگری در رابطه با وقایع داخلی ایران ضرورت دارد.

پس از آنکه به هرج و مرجهای داخلی ناشی از جنگ جهانی دوم و توطئه‌های گوناگون کمونیستها در داخل ایران خاتمه داده شد و شرایط امنیتی و اجتماعی لازم فراهم آمد، برای ایجاد زمینه‌های رفاهی و تغییر برخی بنیادهای سنتی غیرمتناسب اجتماعی و بالاخره تصمیم عدالت اجتماعی، از جانب رهبری مملکت انقلاب شاه و ملت با پیشنهاد شاهنشاه و تصویب همه ملت ایران به مرحله اجرا درآمد.

آغاز انقلاب برخی از افسار منفعت‌باخته و به خصوص مالکان بزرگ، قشری از روحانیون مرتجع و دلالان و واسطه‌های بازار را به مقاومت در مقابل انقلاب اجتماعی ایران برانگیخت. این افساربا اشتراک هدفی که در زمینه ایجاد مانع در راه پیشرفت انقلاب شاه و ملت داشتند، به یکدیگر نزدیک شده؛ و از سوی دیگر، جمعی از هواداران مصدق هم گرد هم آمده و در داخل کشور به یک سلسله اقدامات آشوبگرانه دست زدند. انعکاس اقدامات این گروهها و قشرها، که منبث از ایده‌های ارتجاعی و



فئودالیستی بود، به وسیله کمونیستهای ایرانی مقیم خارج از کشور به صورت «اقدامات انقلابی و مترقیانه، ایرانیان در مقابل حکومت معرفی و از آن مسنمکهای فریبنده تبلیغاتی ساخته شد. فرزندان زمینداران بزرگ و وابستگان به افسار ارتجاعی دیگر، که در خارج از کشور به سر می‌بردند، به تحریک چند تن از هواداران و دستیاران سابق مصدق که بعد از سقوط او به اروپا و یا آمریکا رفته و در آنجا زندگی می‌کردند، گردهم آمده و تشکیلاتی تحت عنوان «جبهه ملی ایران در خارج از کشور» به وجود آوردند و ترکیب اعضای این سازمان از دو جناح مذهبی مرتجع و فرزندان فئودالها تشکیل می‌شد؛ و ضمناً دو نشریه تحت عناوین باختر امروز و ایران آزاد به عنوان ارگانهای تبلیغاتی این جبهه در اروپا و آمریکا شروع به فعالیت نمودند. علاوه بر کنفدراسیون، که به صورت یک سازمان جبهه‌ای به دست خود کمونیستها ساخته شده بود، تشکیلات جدید «جبهه ملی» نیز به صورت یک سازمان جبهه‌ای دیگر آماج تبلیغات و سحر سرپازگیری کمونیستها شد. در این دوران، سازمانهای دانشجویی ایرانی در خارج از کشور، و در رأس تمام آنها کنفدراسیون، عرصه فعالیتهای کمونیستها شد.

کمونیستهای ایرانی، که با تشکیل کنفدراسیون و تأسیس فرستنده‌های رادیویی به زعم خود زمینه‌های مناسب را از جهت تعقیب هدفهای خود فراهم کرده بودند، از داخل تشکیلات خود با مشکلات فراوانی رویه‌رو شدند.

مشکلات درونی سازمانهای کمونیستی متأثر از عوامل متعددی بود. عامل اساسی جاه‌طلبیهای معمرین و اعمال رویه‌های دیکتاتوری به وسیله رهبران حزب منحل‌توده و برخورد توأم با عصیان قشرهای جوان‌تر یا نحوه زهری بود. از طرف دیگر، بین رهبران قدیمی حزب نیز برای جلب توجه بیشتر گردانندگان کمونیسم بین‌المللی و، به اصطلاح، خوش‌خدمتی بیشتر به اربابان خود تضادهائی بروز کرده بود و حاصل این تضادها تشکیلات سازمان‌یافته کمونیستها را از درون رو به اضمحلال می‌برد. گروههای مختلف‌العقیده در درون تشکیلات کمونیستهای ایرانی اختلافات خرد را زیر پوشش اختلافات مسلکی و ایدئولوژیک عنوان می‌کردند و با زبان ایدئولوژیک یکدیگر را «اوپورتونیست» و «رویزیونیست» می‌خواندند. لازم به توضیح است که اختلافات مسلکی بین کمونیستهای ایرانی، مانند سایر کمونیستهای جهان، به دنبال بروز اختلافات مسلکی میان چین و شوروی از بعد از مرگ استالین و به ویژه پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی و ارائه دکترین «همزیستی مسالمت‌آمیز» به وسیله خروشچف بود که منجر به ایجاد قطبهای مسکو و پکن در دنیای کمونیسم گردید. اختلافات نظر موجود بین کمونیستهای ایرانی، که بیشتر ناشی از جاه‌طلبی و بهره‌برداری آنها از فرصتها بود تا



یک راهپیمایی توده‌ای در آلمان شرقی؛ منوچهر آزمون فعال توده‌ای که بعدها تواب شد در این تظاهرات شرکت دارد. (۱۳۵۸-۱۱۱-۱)

جنبه‌های مسلکی، بالاخره منجر به بروز دودستگی و انشعاب گردید که در این مورد در مباحث بعدی توضیح کافی داده خواهد شد. برای آنکه بهتر بتوان اختلاف میان کمونیستهای ایرانی را، هم از جهت سیر تاریخی و هم از نظر نوع برداشتها و مستمکانه‌ای که هر کدام در توجیه نظریات خود بدان متوسل شده‌اند، مورد مطالعه قرار داد، لازم است در اینجا توضیح مختصری داده شود.

گردانندگان حزب منحل توده، که پس از شکست از ایران گریخته بودند، تا سال ۱۹۵۹ عملاً اقدام مؤثری به عمل نیاورده و کارهای آنها عموماً اقداماتی از قبیل تشکیل جلسات و بحث و مطالعه پیرامون «علل شکست» و امثال آن بود. افرادی که در سطوح پایین‌تر حزبی قرار داشتند نسبت به سیاست صبر و انتظار رهبران حزب معترض بودند. سرانجام، گردانندگان حزب، که ادامه سکوت و بی‌تحریکی مورد اشاره را تهدیدی برای رویگردانی اعضا باقیمانده می‌دیدند، به تکاپو افتادند و بالاخره در سال ۱۹۵۹ جلسه‌ای تشکیل دادند که این جلسه در میان کمونیستهای ایرانی به «پلنوم چهارم وسیع» معروف شد. در این جلسه، که با جنجال فراوان شرکت‌کنندگان توأم بود، اگرچه به طور صریح به

عملیات مسلحانه برای از میان برداشتن رژیم قانونی ایران اشاره نشده بود، مع هذا انعطاف‌پذیری در شیوه‌های فرمول‌بندی شده «مارکسیسم ارتودوکس» به طور ضمنی تأیید شده و گروهها و اقشاری که به زعم کمونیستها بالقوه می‌توانستند در مسیر مبارزه مسلحانه قرار گیرند به عنوان نیروهای بالقوه انقلابی شناخته شدند. مصوبات این جلسه، اگرچه تخیلی و بدون توجه و حتی کاملاً بی‌ارتباط به واقعیات درون جامعه ایران بود، مع هذا بسیاری از شرکت‌کنندگان در جلسه را موقتاً آرام ساخت. رهبری حزب منحل شده از آن پس دست به فعالیتهای گسترده‌ای زد که تشکیل رادیو پیک ایران، انتشار نشریات تئوریک و تدارک تشکیل کفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور از آن جمله بود. تا این زمان اختلافات مسلکی بین چین و شوروی علنی نشده بود. دو قطب بزرگ کمونیسم بین‌الملل، در خفا و به طور غیررسمی به تخطئه یکدیگر مشغول بودند. اطلاعات مربوط به این منازعات به شدت سانسور می‌شد و از افشا آن در جهان آزاد جلوگیری به عمل می‌آمد. برخی گزارشات پراکنده حکایت از وقوع ماجراهائی در پشت پرده داشت و کمونیستهای جوامع مختلف نسبت به آینده اوضاع دچار سردرگمی بودند. در میان کمونیستهای ایرانی اختلاف نظرهای وجود داشت، اما در محدوده مخالف‌خوانیهای شفاهی و انتقادات پراکنده صورت می‌گرفت.

در این دوران روابط تهران - مسکو در فضای سردی جریان داشت و گفتارهای تبلیغاتی نسبتاً تندی که از فرستنده‌های ایران و شوروی در رابطه با سیاست دو کشور پخش می‌شد، جلوه‌های بارز سردی این روابط بود. فضای سیاسی مذکور به طور موقت حزب منحل شده را قادر به توجیه خود در قبال معترضین و منتقدین ساخته و رهبران حزب، ضمن آنکه منکر تابعیت مطلق خود از مسکو نبودند، چنین توجیه می‌کردند که مسکو نیز در موضع «حسن نیت» نسبت به رژیم ایران قرار ندارد.

در اواخر تابستان ۱۹۶۱ روابط سیاسی ایران و شوروی بهبود یافت و گفتارهای تبلیغاتی متوقف [شد] و بر اثر آن پشتیبانی شورویها از حزب منحل شده ظاهراً کاهش یافت. مصوبات «پلنوم وسیع چهارم» حزب منحل شده اجرا نشده روی کاغذ باقی ماند. اختلافات پکن و مسکو علنی‌تر شد و کارشناسان شوروی به تدریج چین را ترک کردند و در سال ۱۹۶۲ اخبار مربوط به اختلافات ایدئولوژیک در دنیای کمونیسم پهنه جراید را فراگرفت. در این مرحله بود که اوج تضادها و اختلاف نظرهای درونی تشکیلات کمونیستهای ایرانی آشکار گردید.

قبل از آنکه به پیامدهای ناشی از تضادهای درونی کمونیستهای ایرانی اشاره شود، ضرورت دارد وضعیت حزب توده از بعد از بروز تضاد در کمونیسم بین‌الملل تاکنون مورد مطالعه قرارگیرد.

حزب توده، که کمکهای خود را مستقیماً از شوروی و کشورهای اقمار (به ویژه آلمان شرقی و بلغارستان) دریافت می‌نمود و از نظر محل استقرار و بودجه زیر حمایت آنها قرار داشت، کماکان در موضع طرفداری از شوروی باقی ماند. کمونیستهای انشعابی، که در کشورهای اروپای غربی و آمریکا مستقر بودند، در مقابل حزب توده و نظریات کمونیسم موضع گرفته و به‌طور پراکنده شروع به برقراری ارتباطات و انجام فعالیت‌هایی نمودند.

حزب توده، با این وضعیت، در حالی که در کنار خود بقایای متواری فرقه دمکرات آذربایجان (در فاصله سالهای ۴۶-۱۹۴۵ یک سازمان کمونیستی زیر حمایت مسلحانه نیروهای اشغالگر شوروی در آذربایجان ایران تشکیل و با حمایت شورویها زمینه‌های جداسازی آذربایجان را از ایران فراهم ساخته بودند که کوششهای آنها به وسیله ارتش شاهنشاهی و با همکاری مردم آذربایجان درهم شکسته شد و گروهی از سران و فعالین این سازمان کمونیستی به شوروی گریختند) را داشت، متحداً با افراد مزبور، جناح کمونیستهای ایرانی طرفدار شوروی را تشکیل می‌داد و کماکان در اروپای شرقی و شوروی باقی ماند. حزب توده با دنباله‌روی مطلق از شوروی به کلی اعتبار خود را در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور و به‌خصوص کنفدراسیون که خود به وجودآورنده آن بود، از دست داد و طبیعی است که در داخل کشور نیز به مراتب بی‌اعتبارتر از گذشته شد.

در این زمان، دسته دسته اعضای جوان حزب، که اکثراً در اروپای غربی و آمریکا مقیم بودند، از حزب توده خارج شدند و بالاخره در سال ۱۹۶۴ فریدون کشاورز به عنوان یکی از رهبران حزب و به دنبال او دو نفر دیگر از اعضای کمیته مرکزی و یکی از مشاوران کمیته اجرایی متعاقب انتقادات شدیدی که از رهبری حزب به عمل آوردند، از آن خارج شدند.

بقایای حزب توده، علی‌رغم از دست دادن کلیه مواضع خود، در حالی که کماکان زیر چتر حمایت شوروی و برخی دیگر از ممالک اروپای شرقی قرار داشت، مدتی را با بهت‌زدگی ناظر اوضاع بود و ضمناً به بررسی زمینه‌های شروع فعالیت دوباره دست زد. در سال ۱۹۶۹ حزب توده بر آن شد از امکانات تیمور بختیار، یکی از مالکین بزرگ که در جهت مخالفت با انقلاب شاه و ملت در خارج از کشور و با حمایت سیاستهای خارجی فعالیت‌هایی را علیه ایران شروع کرده و در عراق و با کمک حکومت این کشور اقداماتی به عمل می‌آورد، بهره‌برداری کند. در اجرای این نظر بود که، ضمن اعزام نمایندگانی به عراق برای مذاکره با بختیار و تأمین زمینه‌های ائتلاف، به شبکه‌هایی که در

داخل کشور داشت دستور داد تا با بختیار رابطه برقرار کنند و به صورت عوامل اجرایی او در داخل ایران فعالیت نمایند.

بر سر همکاری با [تیمور] بختیار و اینکه او در زمان تصدی فرماندار نظامی تهران با کمونیستها مبارزات شدیدی به عمل آورده بود، اختلاف نظرهایی در میان اعضای حزب منحل شده بروز کرد و سرانجام هم با کشته شدن بختیار در عراق مسئله همکاری با وی منتفی گردید؛ ولی قبل از این واقعه، یک شاخه از کمونیستهای ایرانی وابسته به حزب منحل شده عملاً در رابطه با بختیار قرار گرفته و همکاریها و کمکهای متقابل با او به عمل آورده بودند.

بعد از کشته شدن بختیار، حزب توده که در رابطه صمیمانه‌ای با حزب کمونیست عراق قرار داشت و ضمناً در آن زمان (۱۹۷۰) روابط سیاسی ایران و عراق شدیداً تیره بود، با اعزام یکی از عوامل خود به نام محمود پناهیان به عراق، نقش جانشین بختیار را در رابطه با فعالیتهای ضد ایرانی به عهده گرفت. در این زمان در ایران یک سلسله کوششهای تروریستی شروع شده بود و ما قبلاً اشاره کردیم که حزب توده بعد از شکست سال ۱۹۵۳ یکی از عوامل عدم موفقیت خود را، عدم توجه به عامل مذهب تشخیص داده بود. حزب توده و ارگانهای تبلیغاتی آن در چنین شرایطی فعالیتهای همه‌جانبه‌ای را در دو جهت آغاز نمود. جهت اول آن بود که از طریق رادیو پیک ایران و نشریات دیگر مزورانه دست به حمایت از جناحهای افراطی مذهبی و تأیید کوششهای تروریستی گروه مارکسیستهای اسلامی زد. گروه مارکسیستهای اسلامی یک گروه تروریستی است که با ترکیب تعدادی از کمونیستهای سابق و جناحهای افراطی مذهبی از سال ۱۹۶۷ مخفیانه در ایران به وجود آمد و اعضای آن با سازمان آزادیبخش فلسطین در تماس قرار گرفتند و دوره‌های عملیات تروریستی را در پایگاههای فلسطینی گذراندند. این عده سپس در سال ۱۹۷۰ تعدادی اسلحه و مهمات از فلسطینی‌ها دریافت و به ایران آوردند. گروه مارکسیستهای اسلامی از سال ۱۹۷۱ دست به یک سلسله اقدامات تروریستی گسترده در ایران زدند و طی آن ۶ نفر از افسران و مستشاران نظامی و غیرنظامیان آمریکائی مقیم ایران را ترور کردند. آنها همچنین مقدمات چند ترور اتباع آمریکایی را فراهم کرده بودند که به علت کشف به موقع توطئه‌های آنها در اجرای طرحهایشان ناکام ماندند. وحید افراخته مسئول دسته ترور این گروه پس از بازداشت به موضوع ترور دو نفر از افسران آمریکائی به اسامی سرهنگ ترنر و سرهنگ شفر اشاره [کرد] و افزود: «وقتی این دو افسر را ترور کردیم و کیف حاوی مواد منفجره را که از پیش آماده کرده بودیم به جای کیف دستی آنها در اتومبیلشان گذاریم، کیف دستی افسران

کشته شده را که حاوی یک سلسله مدارک بود با خود بردیم. اسناد داخل این کیف بعداً به فرانسه فرستاده شد تا در آنجا از طریق رابطینی که داشتیم در اختیار سفارت شوروی گذارده شود.^۱

حزب توده در عراق و در اروپا به موازات تبلیغاتی که در تأیید اقدامات تروریستیهای عضو گروه مارکسیستهای اسلامی به عمل می‌آورد، با نمایندگان این گروه، که در فرانسه بودند، نیز تماس برقرار کرده و می‌کوشید تا آنها را به تشکیلات خود ملحق سازد که البته کوششهای حزب توده در این راه به نتیجه مطلوبی نرسید. در عین حال، حزب توده از طریق رادیو پیک ایران به تأیید اقدامات و تلاشهای اقشار مرتجع و متعصب مذهبی می‌پرداخت و به زعم خود کوشش داشت تا از این طریق جناحهای مختلف مخالف رژیم ایران را، به اصطلاح، زیر چتر حمایتی خود درآورد. جهتگیری دیگر حزب توده ایجاد پایگاه عراق تحت رهبری محمود پناهیان بود که با پرداخت هزینه‌های سنگینی به تلاش جلب افراد و تربیت آنها برای اقدامات تروریستی در داخل کشور مبادرت می‌نمود. پناهیان به عنوان نماینده کمونیستهای ایرانی طرفدار شوروی و حزب توده تا سال ۱۹۷۵ در بغداد به تربیت تروریست و خرابکار و اعزام آنها به داخل ایران مبادرت می‌کرد؛ و بعد از کنفرانس الجزایر و بهبود روابط ایران و عراق، پناهیان نیز از عراق خارج شد و به شوروی رفت. حزب توده کوششهای خود را در جهات دیگر نیز ادامه داده و طی آن با احزاب کمونیست کوبا، عراق، یونان، ایتالیا، جمهوری دمکراتیک خلق یمن و برخی دیگر از احزاب و جناحهای کمونیست طرفدار شوروی ارتباط برقرار نموده است. در خاتمه این مبحث پیرامون فعالیت‌های حزب توده، این نکته گفتنی است که چون حزب مزبور، به مثابه یک سازمان سرسپرده کمونیسم مسکو، اعتبار خود را در میان گروه‌های مختلف و کمونیستهای جوان از دست داده بود از یک سال قبل به کوشش تازه‌ای برای نفوذ در میان جوانان دست زده و اقدام به تشکیل یک سازمان جنبی جدید به نام «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» نموده که سازمان مزبور با انتشار نشریه‌ای به نام آرمان ناشر افکار و تعقیب‌کننده نظریات و هدف‌های حزب منحل‌شده توده می‌باشد و حزب توده ضمناً کوشش دارد که به جای کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی، که از حیطة نفوذش خارج شده، سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران را جایگزین کنفدراسیون سازد.

نکته دیگر آنکه حزب توده و رهبران آن هزینه‌های سنگین تبلیغاتی و عملیاتی خود را مستقیماً از کمونیسم شوروی و برخی احزاب کمونیست تحت امر حزب کمونیست شوروی دریافت می‌دارند؛ و در حال حاضر، ایرج اسکندری در نقش دبیر اول و



نورالدین کیانوری در سمت نفر دوم و مسئول سازمان دادن فعالیتهای حزب در خارج و داخل ایران فعالیت دارند و نشریات مردم دنیا و مسائل بین‌المللی و نشریات کمونیستی دیگر را منتشر می‌نمایند.

۲. تشکیل سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

قبلاً اشاره شد که مقارن سال ۱۹۶۲، که موضوع تضاد چین و شوروی آشکار گردید، این تضاد به اختلافات میان کمونیستهای ایرانی نیز دامن زد و وجوه مشخص‌تری به آن بخشید. در این زمان، گروه وسیعی از جوانان کمونیست ایرانی از حزب توده عملاً خارج شدند و بدین ترتیب کمونیستهای ایرانی در قلمرو تضادهای ملکی کمونیسم بین‌المللی به دو شاخه منقسم شدند.

بدیهی است این انشعابها و فرقه‌گرانیها در میان کمونیستهای ایرانی در این مرحله متوقف نشد و رویدادهای بعدی نشان داد که بارها و بارها، تضاد، اختلاف، انشعاب و مبارزات درونی، این اقلیت ناچیز را به جان هم انداخت. برای آنکه بهتر بتوان به چگونگی این رویدادها پی برد، قبل از آنکه شکل‌گیری مشخص سازمانهای کمونیست ایرانی مورد مطالعه قرار گیرد، اشاره به این نکته ضروری است که اکثر کمونیستهای مخالف با مشی حزب توده در کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا سکونت داشتند و پس از علنی شدن اختلافات مسلکی بین شوروی و چین طبعاً در حوزه طرفداران نظریات مانو قرار گرفتند. گروهی از این افراد که در انگلستان تحصیل کرده بودند، و ضمناً نسبت به این مشی رهبران حزب توده، که از کشور خارج شده و با تمایلات «بورژوازی» و «راحت‌طلبانه» در خارج از ایران می‌خواستند، به اصطلاح، در ایران «انقلاب کمونیستی» به وجود آورند، معترض بودند و عقیده داشتند که باید به داخل ایران رفت و در آنجا فعالیت کرد، به تدریج به ایران آمدند و از سال ۱۹۶۳ به سازماندهی مخفی یک تشکیلات کاملاً حفاظت‌شده مارکسیستی در داخل کشور مبادرت کردند.

این افراد که تحت رهبری شخصی به نام «پرویز نیکخواه» به ایران آمده بودند، در داخل کشور به انتشار یک سلسله نشریات مارکسیستی و برقراری ارتباط با معدودی از کمونیستهای سابق پرداختند و در طول نزدیک به دو سال فعالیت احساس کردند که در شرایط ایران و با توجه به رفاه نسبی کارگران و بی‌اعتنائی سایر طبقات در زمینه فعالیتهای ضدملی، به کوشش بیهوده‌ای دست زده‌اند و لذا نسبت به ادامه فعالیت دچار یأس

شدند. این عده، در روابط خود با کمونیست‌های سابق مقیم ایران، با یک شاخه کمونیستی مرتبط شده بودند که یکی از سمپاتی‌زانه‌های این شاخه کمونیستی در حال انجام خدمت وظیفه در گارد شاهنشاهی ایران بود. گروه کمونیستی مورد بحث با توجه به محل خدمت این سرباز و امکانات او، توطئه ترور شاهنشاه آریامهر را مورد توجه قرار داد و سرباز مورد بحث به ترتیب مقتضی برای اجرای طرح ترور آماده شد و، سرانجام، در روز یازدهم آوریل ۱۹۶۵ در حالی که نگهبان کاخ محل کار شاهنشاه بود، نسبت به جان رهبر ایران سوء قصد نمود ولی خوشبختانه در اجرای توطئه خود موفق نشد و به وسیله دو نفر دیگر از نگهبانان، در حالی که تمام گلوله‌های موجود در خشاب مسلسل خود را به سوی شاهنشاه شلیک کرده بود، کشته شد. پس از این حادثه، گروه کمونیستی تحت رهبری پرویز نیکخواه شناخته شد و اعضای آن دستگیر شدند.

بدین ترتیب یک دسته از کمونیست‌ها، که تصمیم گرفته بودند برای نیل به مقاصد خود یک بار دیگر در داخل ایران به بخت‌آزمایی بپردازند، با ناکامی مواجه شدند. سایر کسانی که از حزب توده خارج شده بودند و با موضعگیری در مقابل این حزب به تلاش مشغول بودند، به مشی تازه‌ای روی آور شدند. تعدادی از افراد فعال که ضمناً داعیه رهبری نیز داشتند، تلاشهایی را برای برقراری ارتباط با حزب کمونیست جمهوری خلق چین آغاز نمودند. عده‌ای از آنها در سال ۱۹۶۴ در تیرانا در آلبانی گرد آمده و در این گردهمایی، زمینه‌های تشکیل یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی بر ضد حزب توده را مورد توجه قرار دادند. (فریدون کشاورز، یکی از رهبران انشعابی از حزب منحل‌شده، طی مسافرت‌های خود به جمهوری خلق چین، زمینه‌های ارتباط این افراد را به عنوان کسانی که از صف هواداران شوروی خارج شده‌اند، فراهم کرده بود. خود او بعداً به علت کهولت [سن] و نیز بهانه، داشتن نظریات کهنه، از طرف همین افراد کنار گذاشته شد) کسانی که در این جلسه، که به کنفرانس اول موسوم شد، شرکت داشتند عبارت بودند از: مهدی خانبابا تهرانی، محمود مقدم، کوروش لاشانی، محسن رضوانی، سیروس نهاوندی، بیژن چهارازی و عده‌ای دیگر. بعد از کنفرانس اول و در حدود ماه آوریل ۱۹۶۴، نشریه قطعنامه‌مانندی منتشر کردند و طی آن جدائی خود از حزب منحل‌شده و لزوم ایجاد یک سازمان کمونیستی «فعال» را نوید دادند. چند روز بعد، کتاب دولت و انقلاب اثر لنین را با شعار: «خلق‌های ایران مسلح شوید» و پیشگفتاری که به‌طور ضمنی از حمایت سیاست و ایدئولوژی مائوتسه تونگ حکایت می‌کرد، منتشر کردند. به دنبال این اقدامات و چند ماه بعد، افراد مذکور، که همدستان تازه‌ای پیدا کرده بودند، جلسه دیگری در یک هتل واقع در بروکسل پایتخت بلژیک تشکیل دادند.



امکانات تشکیل این جلسه [به] توسط حزب کمونیست بلژیک فراهم شده بود. تشکیل جلسه مزبور، که به کنفرانس دوم معروف گردید، اندکی قبل از خروج سه نفر از اعضای کادر رهبری حزب منحل توده از کمیته مرکزی و فرار آنها از شرق به غرب بود (قاسمی - فروتن و صفائی). این سه نفر که تغییر مشی در کمونیسم شوروی را «کودتای خروشچف به منظور انحراف از مشی استالین» خوانده و از حزب توده خارج شده بودند، به گروه فوق‌الذکر پیوسته و در کنفرانس دوم شرکت کردند. در این جلسه، یا به عبارت دیگر، کنفرانس دوم، قطعنامه‌ای به تصویب رسید که به موجب آن سازمانی تحت عنوان «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» تشکیل [شد] و مشی خود را تبعیت از «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون» قرار داد و چنین ادعا کرد که باید کمیته مرکزی حزب توده تعویض و سنن انقلابی این حزب «احیا» گردد. (توضیح اینکه به غیر از سه نفر اعضای کادر رهبری حزب، که از شرق به غرب گریخته بودند، بقیه معتقد به «احیا» حزب نبودند و عقیده داشتند که اصولاً حزب توده حزب طبقه کارگر با خصلت‌های انقلابی نبوده و باید مقدماً چنین حزبی را «ایجاد» کرد و انگیزه سه نفر مزبور از تصویب مسئله «احیا» نه اعتراض به موجودیت حزب بلکه به کادر رهبری آن بود و انگیزه عمده‌تر مبارزه با کسانی که حاضر به تفویض «موقعیتهای بهتر» به این سه نفر نبوده‌اند. بعداً در عمل دیده شد که با اخراج این سه نفر از سازمان انقلابی، سازمان مذکور نظر خود را درباره «ایجاد» حزب موردنظرش همواره مورد تأکید قرار داد).

سازمان انقلابی حزب منحل توده پس از تأسیس، در موضع طرفداری از مشی مارکسیستی چین، تلاشهایی را برای برقراری ارتباط با حزب کمونیست آن کشور آغاز کرد و مقدماً چهار نفر از رهبران این سازمان در سال ۱۹۶۴ با گذرنامه‌های جعلی به چین مسافرت کردند. این چهار نفر، که عبارت بودند از محسن رضوانی، مهدی خانابا تهرانی، محمود مقدم و کوروش لاشانی، در چین با نمایندگان حزب کمونیست تماس گرفته و، با تشریح نقطه‌نظرهای خود، خواهان دریافت کمک‌های شدند و قرار شد علاوه بر اینکه حزب کمونیست چین کمک‌های مالی و منابع تئوریک در اختیار آنها می‌گذارد، اعضای سازمان را، که مورد تأیید کادر رهبری باشند، مورد آموزش‌های تئوری (تئوریک) و عملی کمونیستی و جنگ‌های چریکی قرار دهد. نمایندگان سازمان انقلابی با چنین رهاوردی از چین به اروپا مراجعت کردند و برنامه‌های تبلیغاتی وسیعی را در سطح ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا پیاده نمودند.

در این زمان انزوای چین و، به ویژه، عدم عضویت این کشور در سازمان ملل متحد و قطع رابطه سیاسی آن با ایالات متحده آمریکا و شعارهای فراوانی که بعد از تسلط



نمایی از شهر برلین مرکز فعالیت‌های سران حزب توده (۱۳-۱۱۱-آ]

کمونیست‌ها بر چین در دنیا وجود داشت و، به علاوه، در موضع ضدیت آشکار با اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود، جاذبه محسوسی به حزب کمونیست چین و کسانی که خود را به آن منتسب قلمداد می‌کردند، وجود داشت. از سوی دیگر، فیدل کاسترو و همدستانش در کوبا، پس از طی یک مرحله عملیات مسلحانه به صورت جنگ‌های نامنظم شهری و روستائی، به قدرت رسیده و همین وضعیت ماجراجویان نقاط دیگر دنیا را به هوس نیل به قدرت انداخته و به این ترتیب، «روش کوبا» یا «راه کاسترو» نیز از جاذبه قابل توجهی در میان کمونیست‌های جوان برخوردار بود.

سازمان انقلابی حزب توده، بعد از مذاکره با نمایندگان حزب کمونیست چین، شعارهای خود را بر مبنای تعالیم مانوتسه دون و کاسترو تهیه کرد و به میان جوانان ایرانی و به خصوص کنفدراسیون، که ساخته دست حزب توده بود، رفت. به زودی، تمام گروه‌های پراکنده کمونیست ایرانی در حول محور سازمان انقلابی جمع شدند و در فاصله، سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷، گروه‌های متعددی از اعضای سازمان انقلابی برای طی دوره‌های چریکی به چین رفتند و دوره‌هایی به مدت ۶ ماه طی کردند. افرادی که برای این منظور در مراحل مختلف به چین رفتند عبارت بودند از کوروش لاشانی، ایرج

کشکولی، بیژن قدیمی، علی شمس، سیاوش پارسا نژاد، محمود صادقی، محسن رضوانی، موسی رادمثن، علی کائیدی چهارمحالی، سیامک لطف‌اللهی، خسرو صفائی، پرویز نعمان، مهدی خانابایا تهرانی، همایون قهرمان، بیژن حکمت، سیروس نهاوندی، اکبر ایزدپناه، پرویز واعظ‌زاده، هاشم هاشمی قوچانی، خسرو نراقی، علی صادقی و چند نفر دیگر که با اسم مستعار معرفی شده بودند.

به موازات اعزام افراد به چین، گردانندگان سازمان انقلابی، در رابطه با یک زن و شوهر عضو سازمان به اسامی پری حاجبی و حسن قاضی مطلع شده بودند که خواهر پری حاجبی به نام ویدا حاجبی تبریزی، همسر شخصی به نام اسوالدو بارتومیلیانی تبعه ونزولا و عضو گروه کمونیستی بین‌المللی «کیوریل» می‌باشد و بارتومیلیانی از طریق رئیس دبره (نویسنده فرانسوی و از همدستان کاسترو و چه‌گوارا) روابطی با کاسترو رهبر کوبا دارد. سازمان انقلابی با استفاده از این رابطه، دو نفر از اعضای کادر رهبری را به همراهی ویدا حاجبی تبریزی و همسرش به کوبا اعزام و آنها در ملاقات با کاسترو موافقت وی را برای تأمین مخارج و تعلیمات چریکی یک عده از اعضای سازمان جلب نمودند و، در نتیجه، یک گروه چهارده نفری اعضای سازمان در سال ۱۹۶۶ به کوبا اعزام شدند که در این مسافرت ویدا حاجبی در سمت مترجم گروه اعزامی همراه آنان بود. افراد این گروه عبارت بودند از محسن رضوانی، عطاپور، حسن آقائی کشکولی (معروف به عطا کشکولی)، گودرز برومند، گرسیوز برومند، پری حاجبی، حسن قاضی، علی صادقی، پرویز واعظ‌زاده، محمود جلایر، سیاوش پارسا نژاد، علی کائیدی چهارمحالی، سیامک لطف‌اللهی و ویدا حاجبی تبریزی. این عده پس از طی دوره به اروپا مراجعت [کردند] و رهاوردهای خود را در نشریات سازمان انقلابی منعکس و طی جلساتی مطرح نمودند. لازم به توضیح است که در طول طی دوره در کوبا بین این عده اختلاف‌نظرهای بروز کرده بود و بخشی از این افراد گفته بودند که در مشی کوبا فقط منطق تفنگ حکومت می‌کند نه منطق ایدئولوژی؛ و به علاوه، شرایط کوبا قابل قیاس با شرایط ایران نیست و رفتن به کوبا فقط یک ماجراجوئی چپ‌روانه بوده است. همین مسئله منشأ بروز یک سلسله اختلافات در کادر رهبری گردید. از طرف دیگر بین افراد گروههایی که به چین رفته بودند، نیز اختلاف‌نظرهایی بروز کرده بود و بخشی از آنها نیز عقیده داشتند که شرایط ایران و چین، به دلیل آنکه ایران مانند چین قبل از روی کار آمدن کمونیستها (نیمه مستعمره نیمه فئودال) نیست، لذا الگوگیری از روش چینها منطقی نمی‌باشد. این اختلافات با جاه‌طلبیهای سه نفر منشیین از کادر رهبری حزب توده از یک طرف و کادر رهبری سازمان انقلابی از طرف دیگر، اولین انشعاب را در این سازمان در پی داشت و

سه نفر مزبور از سازمان انقلابی خارج و با اخراج شدند و با الحاق به یک گروه بدون سیمای سیاسی مشخص ولی مارکسیست، سازمان مارکسیستی - لنینیستی «توفان» را به وجود آوردند که در این مورد بعداً توضیح داده می شود.

کار تضاد و اختلاف در سازمان انقلابی کماکان ادامه داشت تا اینکه به فاصله سالهای ۶۸-۱۹۶۷، محمود مقدم (یکی از مؤسسين سازمان انقلابی) همراه با عده‌ای از هواداران خود از سازمان انقلابی منشعب [شد] و یک گروه کوچک کمونیستی تحت نام «مخالف مارکسیستهای ایرانی» به وجود آورد. این گروه عقیده داشت که باید مقدماً در ایران حزب طبقه کارگر به وجود آید و طی سلسله مقالاتی، که به صورت پلی‌کپی منتشر ساخت، مستنداً ثابت کرد که حزب توده یک دستگاه جیره‌خوار وابسته به شوروی است و برای تعقیب نظریات خود یکی از اعضای فعال گروه را برای تأسیس حزب به ایران فرستاد. این شخص، که هاشم هاشمی قوچانی نام داشت و یک دوره شش ماهه در جمهوری خلق چین طی کرده بود، در سال ۱۹۷۰ به ایران آمد و طی سه سال توانست گروهی مشتمل بر ۱۲ نفر تشکیل دهد و بعد از آن اعضای این گروه شناخته شدند و به فعالیت آنها خاتمه و به این ترتیب برگروه مخالف مارکسیستهای ایران نقطه پایان نهاده شد.

در سال ۱۹۶۷ یک شاخه دیگر از اعضای کادر رهبری سازمان انقلابی تحت این بهانه که روش انقلاب چین زیر عنوان «راه محاصره شهرها از طریق دهات» به هیچ وجه با شرایط ایران منطبق نیست، و سازمان انقلابی با وابسته شدن کامل به حزب کمونیست چین، شرایط ایران را فراموش کرده، راه مخالفت با سازمان مذکور را پیش گرفت. این شاخه، که به ظاهر مسائل ایدئولوژیک و اختلافات تاکتیکی را در روند سازماندهی فعالیت‌های به اصطلاح انقلابی بهانه قرار داده بود، در واقع، به علت جاه‌طلبی و دور افتادن از مواضع حساس رهبری، خود را مغبون می‌دید و لذا زیر مستمسک اختلافات مسلکی از سازمان انقلابی خارج شد. درباره این گروه، که به گروه «کادرها» معروف شد و از طرف سازمان انقلابی عنوان «انحلال‌طلبان» به اعضای آن داده شده بود، در جای خود توضیح داده می‌شود.

در کادر رهبری سازمان انقلابی اختلاف‌نظرها کماکان با شدت ادامه داشت؛ و یکی از گردانندگان اصلی این سازمان به نام سیروس نهایندی، که یکی از افراد اولیه‌ای بود که برای طی دوره‌های عملی و علمی چریکی به جمهوری خلق چین رفته بود، تحت این عنوان که سایر رهبران سازمان انقلابی افرادی راحت‌طلب و مقام‌پرست هستند و در اروپا شعار انقلابی می‌دهند در حالی که به عشرت‌طلبی و عیاشی مشغول‌اند، از آنها جدا شد و برای سازماندهی عملیات مسلحانه به سبک مختلط چینی و کویانی همراه با

عده‌ای دیگر از اعضای سازمان به ایران مسافرت [کرد] و مخفیانه به ایجاد یک گروه مارکستی زیر عنوان «سازمان رهائی‌بخش خلق‌های ایران» دست زد.

او و هم‌دستانش، که از سال ۱۹۶۸ به ایران آمده بودند و دو تن آنها از جمله تعلیم‌دیدگان در چین و کوبا بودند، با تهیه مقادیری اسلحه و مهمات دست به ربودن سفیر اسبق ایالات متحده در ایران و سرقت مسلحانه از بانک ایران و انگلیس زدند که در توطئه گروگان‌گرفتن سفیر ناکام ماندند و در سرقت مسلحانه از بانک مبلغی نزدیک به ۴۰ هزار دلار ربودند. این گروه نیز در سال ۱۹۷۱ شناخته شد و با دستگیری اعضای آن، که مشتمل به ۲۲ نفر بودند، متلاشی گردید.

پس از اینکه به ذکر وقایع بعدی در مورد سازمان انقلابی بپردازیم اشاره به دو اقدام این سازمان در رابطه با وقایع داخلی ایران ضرورت دارد. پس از آنکه اصلاحات ارضی به عنوان اولین اصل انقلاب شاه و ملت در ایران به مرحله اجرا درآمد، گروهی از بزرگ زمینداران به مقاومت پرداختند و در ایالات جنوبی ایران دستجات مسلحی فراهم آورده به یک سلسله آشوب‌های مسلحانه دست زدند. غائله مقاومت فنودالها در سال ۱۹۶۴ سرکوب [شد] ولی راهزنی‌های پراکنده در کوهستانها و دهات دورافتاده برخی مناطق جنوبی ایران ادامه داشت. سازمان انقلابی، که تصور کرده بود غائله جنوب ایران به اصطلاح یک «شورش دهقانی» است، به زعم خود درصدد برآمد تا از این به اصطلاح شورش دهقانی بهره‌برداری انقلابی کند.

در اجرای این نظر، تعدادی از اعضای خود را که در چین دوره دیده بودند، مخفیانه به ایران فرستاد. این عده، که در عین حال دارای نسبت‌های فامیلی با فنودالهای سابق جنوب ایران نیز بودند، پس از تماس با یک عده معدود افراد مسلح متوجه شدند که شورش جنوب اولاً دهقانی نبوده و یک مقاومت فنودالی در قبال اصلاحات ارضی ایران بوده و ثانیاً آنچه که باقی مانده کوشش‌های یک عده سارق مسلح است که زیر حمایت اسلحه به چپاولگری از مردم بی‌پناه در روستاهای دورافتاده مشغول‌اند، نمایندگان اعزامی از طرف سازمان انقلابی به رویارویی با چنین وضعی، دوباره مخفیانه از ایران گریختند.

کار دیگر سازمان انقلابی در رابطه با وقایع داخل ایران تلاش برای سازماندهی فعالیت‌های به اصطلاح مسلحانه در مرز ایران و عراق بود. تعدادی از اهالی کردستان ایران، که به اتهاماتی از قبیل قتل، قاچاق، تجاوز ناموسی و سرقت تحت تعقیب بودند و به عراق پناهنده شده و با تجهیزاتی که از طرف حکومت عراق در اختیارشان قرار گرفته بود، با همدستی با یک عده از کمونیست‌های متواری از ایران در مناطق مرزی، به عملیات پراکنده مسلحانه دست زده بودند. این وقایع در سال ۱۹۶۸ اتفاق افتاد و سازمان انقلابی

درصد برآمد که با اعزام افرادی به عراق به زعم خود عملیات مسلحانه کردها را سازمان بدهد و از آن یک کانون شورشی انقلابی به وجود آورد. در اجرای این نظر، کوروش لاشانی، علی صادقی، سیاوش پارسناژاد، خسرو صفانی، پرویز واعظزاده و عطاپور، حسن آقائی کشکولی با حمایت حزب کمونیست عراق و با معرفینامه‌ای که از مقامات حزب کمونیست چین در دست داشتند، به عراق عزیمت [کردند] و در صدد تماس با افراد مسلح کرد برآمدند. کوروش لاشانی در این باره می‌گوید:

برای تماس با به اصطلاح شورشیان کردستان نزدیک به شش ماه در سلیمانیه عراق توقف کردیم و سرانجام از طریق حزب کمونیست عراق با شخصی به نام ملاآواره، که گفته می‌شد سرپرست شورش است، ملاقات کردیم و قرار شد افراد هیئت اعزامی در دو دسته در مناطق شمالی و جنوبی به مداوای زخمیها و آموزش چریکی اعضا بپردازند. پس از آن، پنج ماه دیگر ما در کنار افراد مسلح ماندیم و تعداد آنها، که از اول به زحمت به یکصد نفر می‌رسید، روز به روز کاهش یافت. این افراد به هیچ وجه استعداد فراگیری مطالب ثنوریک را نداشتند و ما بالاخره به این نتیجه رسیدیم که در تشخیص خود اشتباه کرده‌ایم و کسانی را که انقلابی فرض می‌کردیم، در حقیقت، سارقین مسلح می‌باشند. ما، مایوس‌تر از همیشه، درصد برگشت به اروپا برآمدیم و هنگامی که در عراق [به] توسط پلیس دستگیر شدیم با اشاره جلال طالبانی، که در آن هنگام با دولت عراق روابط نزدیکی داشت، آزاد [شدیم] و به اروپا برگشتیم...

گردانندگان سازمان انقلابی، که به این ترتیب از تلاشهای خود نتیجه‌ای نگرفته بودند و بر اثر انشعابات پی در پی مواضع خود را میان ایرانیان مقیم خارج از کشور، یکی پس از دیگری از دست می‌دادند، به منظور حفظ موقعیت خود موقتاً فعالیت‌های بیشتر را به کناری گذارده و به بررسی درون سازمانی مسائل پرداختند.

در سال ۱۹۷۱ یک واقعه سیاسی مؤثرترین ضربه را به سازمان نیمه متلاشی سازمان انقلابی وارد ساخت. در این سال تماسهای جمهوری خلق چین با دولت شاهنشاهی ایران برقرار شد و متدرجاً منجر به برقراری روابط دیپلماتیک گردید. در این هنگام، سازمان انقلابی با دو مشکل درونی و بیرونی سازمان مواجه شد. مشکل درونی عبارت از این بود که بخشی از اعضای سازمان، که در رأس آن دکتر محمد جاسمی قرار داشت، با اشاره به روابط ایران و چین و تأیید سیاست داخلی و خارجی ایران به وسیله مانوتسه دون، عنوان می‌نمود که سازمان انقلابی باید به تبعیت از نقطه‌نظرهای فکری و اعتقادی پیشین، در قالب انقلاب شاه و مردم و تحت رهبری شاهنشاه ایران به ادامه فعالیت



تظاهرات دانشجویان عضو کنگفدراسیون

بپردازد؛ و اگر سازمان انقلابی واقعاً در نظریات خود صادق است، مورد دیگری برای مخالفت با حکومت ایران باقی نمی‌ماند. گروه مخالف این نظریه، ضمن آنکه قادر نبود سیاست چین را در رابطه با ایران مورد انتقاد قرار دهد، در عین حال، لجوجانه می‌کوشید تا واقعیتها را نادیده انگارد؛ و، سرانجام، حاصل این بحثها منجر به خروج طرفداران نظریه فعالیت در کادر رهنمودهای انقلاب شاه و ملت از سازمان انقلابی گردید.

دکتر ملکزاده میلانی، که به عنوان یکی از اعضای کادر رهبری سازمان انقلابی مدتی در آمریکا و بعد در ایران فعالیت گسترده‌ای داشت، در این باره می‌گوید:

سال ۱۹۷۱ سال بین‌بسته‌های سازمان انقلابی بود. این سازمان با این مسئله روبه‌رو بود که در درون آن عده‌ای معتقد بودند که باید نظریات چینیها را پذیرفت و در چارچوب رهبریهای شاهنشاه فعالیت نمود. عده‌ای دیگر معتقد بودند که بایستی از سیاست خارجی چین انتقاد کرد و بالاخره گروه سوم، که کادر رهبری سازمان هم جزو آن بود، می‌گفتند که نه، باید نظریه چینیها را پذیرفت و نه باید از آن انتقاد کرد؛ زیرا آنها از نتیجه بحث در این مورد هراسان بودند. از طرف دیگر، نظریات سازمان انقلابی در مورد شناخت جامعه ایران (جامعه نیمه فئودال نیمه مستعمره)، سخت از

درون و بیرون سازمان مورد حمله بود. در بیرون سازمان نیز تمام گروهها فرصت به دست آورده و سازمان انقلابی را در رابطه با چین مورد حمله قرار می‌دادند و ابتکار عمل در زمینه انتقاد نسبت به رابطه با چین در دست حزب توده و عوامل آن بود. به هر حال، چینیها از سال ۱۹۷۱ کمکهای مالی خود را به سازمان قطع کردند ولی رابطه با حزب کمونیست چین کماکان ادامه داشت...

سازمان انقلابی برای رهایی از این بن‌بستها به تلاش پرداخت و یک کمیته تحقیق برای بررسی مسائل تشکیل داد. نظر این کمیته بر آن بود که عده‌ای از عناصر مؤثر به ایران بروند، و با توجه به شرایط داخل کشور، مسائل را بررسی کنند. سیاوش پارسائزاد و پرویز واعظزاده اولین کسانی بودند که به ایران آمدند. پارسائزاد با ورود به ایران و مشاهده اوضاع از نزدیک، بلافاصله دریافت که اوضاع ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت به کلی دگرگون شده و آنچه که در خارج درباره اوضاع ایران گفته می‌شده، عاری از واقعیت بوده است. پارسائزاد با چنین نتیجه‌گیری‌ای، خود را به مراجع مسئول معرفی کرد و طی یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی حقایق فراوانی را در زمینه فعالیتهای کمونیستها افشا نمود.

پرویز واعظزاده، که قبلاً دوره‌هایی را در چین و کوبا گذرانیده و از اعضای هیئتی بوده که به کردستان رفته بودند، با این اعتقاد که می‌باید در موضع مخالفت با رژیم در داخل ایران به فعالیت پرداخت، از سال ۱۹۷۱ به بعد دست به تشکیل یک سازمان مخفی کمونیستی در ایران زد. اندکی بعد از استقرار و سازماندهی واعظزاده، معصومه طوفانچیان، که یکی دیگر از تعلیم‌دیدگان در چین بود، برای همدستی با وی به ایران اعزام شد. واعظزاده گزارش اقدامات خود را برای کادر رهبری به اروپا فرستاد و کوروش لاشانی برای توسعه دادن فعالیتهای از طریق افغانستان و با گذرنامه جعلی به ایران وارد شد. لاشانی مدتی (حدود هشت ماه) به صورت مخفی در ایران به مطالعه شرایط پرداخت و، سرانجام، با کسانی که معتقد بودند شرایط ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت تغییر کرده و می‌باید تحت رهبریهای شاهنشاه به فعالیت پرداخت، همعقیده شد و ضمن معرفی خود به مراجع ذیصلاح در سال ۱۹۷۳، در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، نقطه‌نظرهای جدید اعتقادی خود را بیان نمود. تغییر جهت فکری پارسائزاد و کوروش لاشانی، ضربه‌های گویج‌کننده دیگری بود بر سازمان انقلابی. متعاقب مصاحبه مطبوعاتی لاشانی کادر رهبری به فکر اعزام افراد معتقدتری، به زعم خود، افتاد و در عین حال، محسن رضوانی به عنوان گرداننده اصلی، خود همواره از آمدن به ایران اجتناز داشت.

در اجرای تصمیم کادر رهبری، خسرو صفائی و گرسیوز برومند به ایران فرستاده شدند. این دو نفر، پس از مراجعت به ایران و مذاکرات مفصل با پرویز واعظزاده، به این نتیجه رسیدند که، به هر حال، تشکیل حزب کمونیستی به اصطلاح طبقه کارگر در ایران یک هدف تخیلی است که هرگز جامه عمل نمی‌پوشد و آنها در تلاشهای خود در تمامی جنبه‌ها به بن‌بست رسیده‌اند. با چنین نتیجه‌گیری‌ای بود که کادر رهبری سازمان انقلابی در داخل کشور عملاً به ماجراجوئیهای مسلحانه کشیده شد. این افراد شروع به تهیه اسلحه کردند تا به خیال خود هسته‌های چریکی در شهر و روستا به وجود آورند.

خسرو صفائی و گرسیوز برومند به هنگامی که تعدادی اسلحه و مقداری فشنگ تهیه کرده بودند، در ماه مه ۱۹۷۶ در یک برخورد مسلحانه در تهران کشته شدند و با مدارکی که از آنها به جای ماند، شبکه ۲۰ نفری مخفی تحت رهبری پرویز واعظزاده نیز شناخته [شد] و در ماه دسامبر ۱۹۷۶ به هنگامی که اقدام به دستگیری آنها می‌گردید، واعظزاده و ۷ نفر دیگر از همدستانش، که دست به مقاومت مسلحانه زده بودند، کشته شدند و یازده نفر دیگر از جمله دکتر ملکزاده میلانی به عنوان یکی دیگر از اعضای کادر رهبری دستگیر شدند. از این شبکه جمعاً یازده قبضه اسلحه کمری و ۹ عدد نارنجک جنگی به دست آمده بقایای سازمان انقلابی، که طی سالهای ۱۹۷۲ به بعد یک جهت از فعالیت‌های خود را متوجه داخل ایران نموده بودند، بدین ترتیب در تجارب خود با شکست روبه‌رو شدند ولی در خارج از کشور توانستند تا حدودی مواضع خود را حفظ کنند؛ ولی از آنجا که کادر رهبری این سازمان همواره در برخورد واقع‌بینانه با مسائل نبوده، از نظر تاکتیک و حتی اتخاذ ایدئولوژی چهار اشتباهات فراوان گردیده است؛ فی‌المثل مقارن [با] زمانی که مقدمات خلع ید از لنین پیانو در جمهوری خلق چین فراهم می‌شد، سازمان انقلابی یکی از نوشته‌های او را زیر نام «زنده‌باد جنگ توده‌ای» چاپ کرد و در مقدمه آن از لنین پیانو تمجید فراوانی کرد و اندکی بعد از انتشار این کتاب در رسانه‌های گروهی جمهوری خلق چین اعلام شد که لنین پیانو یک خیانتکار و همواره ضد انقلابی بوده است.

سازمان انقلابی در توجیه این اقدام خود، حداقل از نظر اعضای سازمان، دچار مشکلات فراوانی شد. سازمان انقلابی همیشه در مقابل این مسائل به شیوه «سکوت» متوسل شده است.

سازمان انقلابی، در حال حاضر، با تعداد معدودی عضو در سراسر اروپا و آمریکا که به زحمت به ۲۰۰ نفر می‌رسد، در کشورهای ایتالیا، آلمان فدرال، فرانسه و شمال و غرب ایالات متحده آمریکا به فعالیت مشغول است و محل استقرار رهبری آن در آمریکا شمال کالیفرنیا می‌باشد.



۳. سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

قبلاً به وجود سازمانی به نام «سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» در رابطه با تضادهای درونی سازمانهای کمونیستی ایرانی، اشاره شد. در واقع، سازمان توفان در بادی امر مشخصاً به عنوان یک سازمان مارکسیستی خوانده نمی‌شد. همان‌طور که اشاره گردید، جمعی از مارکسیستهای منفرد و تعدادی از منشعبین از حزب منحل‌شده توده در اروپا، به دنبال بروز اختلاف بین چین و شوروی و علنی شدن آن در سال ۱۹۶۲ و با در نظر گرفتن اینکه غیر از مارکسیستها معدودی افراد و گروههای دیگر نیز در موضع مخالفت با رژیم ایران قرار داشتند، در صدد برآمدند تا برای مبارزه راه سومی - جدا از شیوه‌های روسی و چینی - اتخاذ کنند.

این عده در سال ۱۹۶۴ نشریه‌ای تحت عنوان توفان منتشر کردند و تا سال ۱۹۶۷ به طور متناوب این نشریه را انتشار دادند، در حالی که رهنمود مشخصی در نظریات آنها نبود و به علاوه تخیلی بودن بسیاری از نظراتشان، در میان گروههای مختلف نتوانست برای آنها ایجاد جاذبه نماید. در سال ۱۹۷۶ سه نفر از اعضای سابق کادر رهبری حزب توده به اسامی غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و عباس صفائی، که به دنبال خروج از حزب توده و فرار از شرق به سازمان انقلابی پیوسته و از این سازمان نیز اخراج شده بودند، با گردانندگان نشریه توفان تماس گرفتند و به عضویت این گروه درآمدند. ورود این سه نفر به تشکیلات توفان نقطه عطفی در زمینه افکار غالب و فعالیت‌های سازمان توفان بود، بدین معنی که آنها با مذاکراتی که با گردانندگان نشریه توفان به عمل آوردند آنها را معتقد ساختند که باید نقطه‌نظرهای جاذب‌تری را از نظر فعالیت و جلب نظر قشرهای جوان مطرح کنند. القانات این سه نفر و تلقینات مداوم مائونیستهای عضو گروه توفان سرانجام سبب شد که گروه مذکور به یک تشکیلات کاملاً مارکسیستی هوادار نظریات مائوتسه دون تبدیل شود و جلوه این تغییر تفکر در تابستان سال ۱۹۷۶ با انتشار اولین شماره دوره دوم نشریه توفان به عنوان «ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» بروز کرد.

از این زمان به بعد، سازمان توفان به تلقین سه نفر از رهبران انشعابی حزب منحل‌شده توده بار دیگر مسئله «حیاء حزب کمونیستی طبقه کارگر، یعنی حزب توده منهای رهبری آن را مطرح کرد. سازمان توفان در اجرای این نظر، فعالیت‌های تبلیغاتی وسیعی را شروع کرد و با وجود آنکه تصور می‌شد که اعضای سازمان توفان به‌طور عمد به مبارزه با حزب توده بپردازند ولی در عمل دیده شد که لبه تیز حملات آنها متوجه سازمان

انقلابی است. و مواردی که تضاد این دو سازمان کمونیستی را بیشتر تشدید می‌کرد، کوشش‌هایی بود که هر دو سازمان برای بسط نفوذ خود در کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی و اشغال مواضع رهبری آن به عمل می‌آوردند. هر دو سازمان در نشریات خود با عناوینی از قبیل «اپورتونیست»، «اپوزیونیست»، «خرده بورژوا» و امثال آن یکدیگر را متهم نموده و مورد حمله قرار می‌دادند.

از جمله مواردی که بهانه‌های قوی‌تری را علیه سازمان انقلابی در دست سازمان توفان قرار می‌داد تضادهای مکرر در نظریات سازمان انقلابی و شکست‌های این سازمان در رابطه با وقایع فارس و کردستان ایران بود.

سازمان توفان پس از تأسیس و مدتی فعالیت، یکی از اعضای کادر رهبری خود را، برای تماس با کمونیست‌های داخل کشور و تشکیل شبکه‌های مخفی در روستاها، به ایران اعزام نمود. این شخص، که هادی جفرودی نام داشت، طی سالهای ۶۸، ۶۹ و ۷۰ با کسان دیگری که از خارج آمده بودند، توانست شبکه‌ای متشکل از ۶۰ نفر در تهران و یکی از شهرهای خراسان واقع در شمال شرقی ایران، به وجود آورد. این شبکه در سال ۱۹۷۰ شناخته شد و اعضای آن بازداشت شدند.

سازمان مارکستی - لنینیستی توفان که از ضعف‌های سازمان انقلابی بهره‌برداری [می‌کرد] و به توسعه نفوذ خود در کنفدراسیون پرداخته بود، توانست اقتضای از کنفدراسیون را در اروپا و آمریکا به سوی خود جلب نماید.

سازمان توفان در حال حاضر با انتشار منظم نشریه توفان، در کشورهای اتریش، آلمان فدرال، فرانسه و ایالات متحده آمریکا پایگاه‌هایی دارد و قسمت عمده تلاش خود را متوجه نفوذ در کنفدراسیون نموده است. ثمره تلاش‌های سازمان توفان در کنفدراسیون تدریجاً موجب بروز اختلاف در کنفدراسیون گردیده و طرفداران سازمان توفان، در راه متلاشی ساختن تشکیلات فعلی کنفدراسیون و تأسیس سازمانی متأثر از نظریات خود، تحت همین عنوان فعالیت می‌کنند.

۴. سازمان کمونیستی کادرها

در مبحث مربوط به سازمان انقلابی، اشاره گردید که این سازمان از درون دچار تضادهایی شده و به بن‌بست رسیده بود. در سال ۱۹۶۷، که تضادهای درونی در اوج خود بود و مسائل مختلفی در پیش روی گردانندگان این سازمان قرار داشت، جلسه وسیعی برای رسیدگی به مسائل درونی سازمان انقلابی تشکیل شد. در این جلسه، که در

بدو امر برای حل مشکلات داخلی و یافتن راهی برای خروج از بن‌بستها بود، مناقشات کادر رهبری بر سر اشغال مواضع و تقسیم برخی امتیازات بالا گرفت و مهدی خانباها تهرانی، که از جاه‌طلبی بیش از حدی برخوردار بود، با متهم کردن دیگران به عنوان فرصت‌طلبها، عده زیادی از اعضای سازمان انقلابی را با خود همداستان نموده و از این سازمان انشعاب کرد.

مهدی خانباها تهرانی، که قبلاً در چین دوره‌هائی دیده و جزو اولین نمایندگان سازمان انقلابی بود که با جمهوری خلق چین تماس گرفته بود، به اتفاق دو تن دیگر به اسمی بهمین نیرومند و مجید زربخش، گروه تازه‌ای تحت عنوان گروه «کادرها» به وجود آوردند. وجه تسمیه این گروه عبارت بود از اینکه آنها، برخلاف نظریه مائو در مورد انقلاب، شیوه محاصره شهرها از طریق روستاها را نمی‌پذیرفتند و معتقد بودند که فعلاً می‌باید کادرهای مارکسیست تربیت کرد و کادرهای مارکسیست تربیت شده، به‌طور خود به خودی، در محیط ایران در شهر و یا روستا، هر کجا که شرایط مقتضی باشد، به ایجاد سلولهای انقلابی مبادرت کنند.

با این ترتیب، این گروه از آن جهت به گروه «کادرها» موسوم شد که بانیان آن عقیده داشتند که باید همه اعضا به صورت «کادرهای حرفه‌ای» فعالیتهای مارکسیستی انجام بدهند. گروه مذکور در اوایل سال ۱۹۶۷ فقط یک اعلامیه منتشر کرد و رهبری سازمان انقلابی را به عنوان عناصر «فرصت‌طلب» مورد حمله قرار داد و مشی سازمان انقلابی را، که تأیید مطلق از شیوه‌های مائوتسه دون بود، به استهزا گرفت. در مقابل، سازمان انقلابی نیز جزوه‌ای زیر نام راه محاصره شهرها از طریق دهات انتشار داد و طی آن گروه کادرها را «انحلال‌طلب» و کسانی که می‌کوشند تا به اصطلاح مبارزات کمونیستها را در ایران تعطیل کنند معرفی نمود. با انتشار جزوه اخیر، مبارزات شدیدی بین گروه کادرها و سازمان انقلابی آغاز گردید و این دو شدیداً یکدیگر را به داشتن بدترین خصائل متهم می‌کردند.

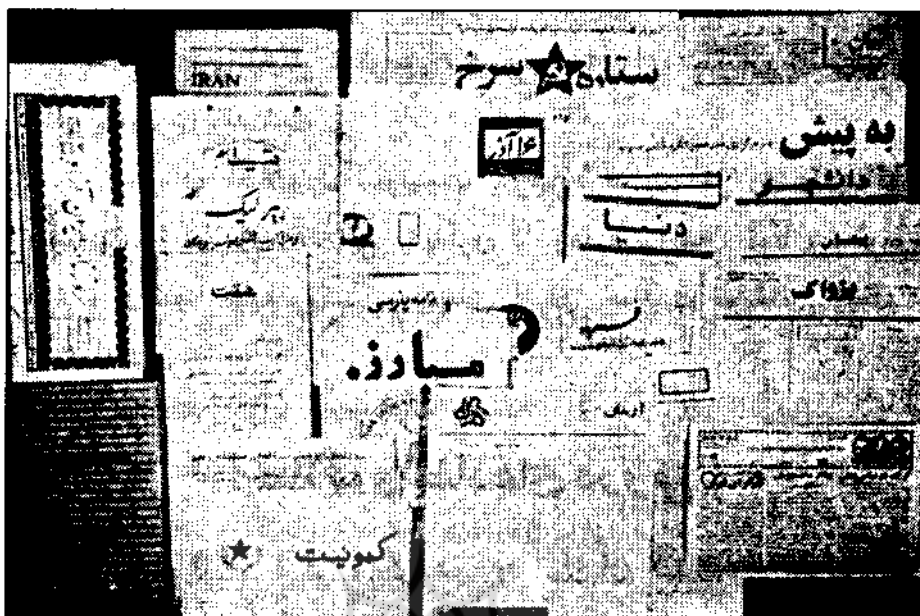
دکتر ملکزاده میلانی در توضیح تضادهای درونی کمونیستهای ایرانی و نقطه‌نظرهایی که هر یک از این گروهها ارائه می‌کردند، می‌نویسد: «هر یک از اینها حرفی می‌زدند. عده‌ای می‌گفتند باید طبق نظریه مائو انقلاب از روستا شروع کرد و بعد از محاصره شهرها به پیروزی رسید. عده‌ای دیگر می‌گفتند باید کار را از شهر شروع کرد و حکومت را ساقط نمود و بالاخره گروه سوم عقیده داشتند که فعلاً نه باید به شهر رفت و نه به روستا؛ بلکه باید مشغول تربیت کادرهای حرفه‌ای مارکسیست شد. جالب اینجاست که هیچ یک از نظرات متنوع مطرح شده بر مبنای هیچ تجربه‌ای استوار نبود و

فقط هر کس گوشه‌ای از یک تنوری یک نفر را گرفته بود و صرفاً با الگوبرداری از آن به مخالفین خود حمله می‌کرد...

به این ترتیب، معرکه اختلاف که ناشی از جاه‌طلبیها و خودپرستیهای رهبران خودبین کادرها و سازمان انقلابی بود گرم بود و کادرها کوشش می‌کردند تا در کنفدراسیون برای خود پایگاههایی دست و پا کنند؛ ولی به هر حال، تا سال ۱۹۷۱ این گروه نتوانست نفوذ دلخواه در کنفدراسیون به دست بیاورد.

از گروه کمونیستی کادرها، به استثنای همان اعلامیه اول که مشعر بر اعلام موجودیت این گروه بود، نشریه‌ای منتشر نشد و کادرها به فعالیت‌های مخفی، و به زعم خود، تربیت کادرهای حرفه‌ای مشغول بودند. بعداً مهدی‌خان‌بابا تهرانی از طریق کمونیستهای آلمان فدرال، در رابطه با گروه تروریست «بادر ماینهوف» قرار گرفت و از آن طریق با سازمانهای تروریستی عرب فلسطینی مرتبط شد. خان‌بابا تهرانی، در ادامه این ارتباط، با مقامات لیبی هم تماس گرفت و از طریق ارتباطی که با تروریستهای فراری از ایران برقرار ساخته بود، در نقش حلقه ارتباطی بین گروه تروریستهای مارکسیست ایرانی با حکومت لیبی قرار گرفت. (گروه تروریستهای مارکسیست ایرانی که خود را «چریکهای فدائی خلق» نامیده، متشکل از افرادی بود که در سال ۱۹۶۹ ابتدا در رابطه با بختیار در عراق درصدد ایجاد یک هسته صلح برآمدند و بعد، از طریق مقامات عراقی، به گروههای فلسطینی معرفی شدند. چند نفر از مؤسسين این گروه، پس از طی دوره‌هایی در فلسطین، مخفیانه به ایران آمدند و از تابستان سال ۱۹۷۰ با انجام عملیاتی از قبیل سرقت مسلحانه از بانکها و خرابکاری در اماکن عمومی و مراکز خصوصی، یک سلسله عملیات تروریستی را طی ۶ سال اخیر انجام دادند. این افراد طی این مدت دهها نفر از مردم بیگناه را به قتل رسانیدند و تعدادی از آنها مخفیانه از ایران گریختند. چند تن از این افراد مسئول برقراری ارتباط با کمونیستهای خارج از کشور شدند؛ و همین چند نفر بودند که در رابطه با مهدی‌خان‌بابا تهرانی قرار گرفته و از طریق او، از یک طرف با گروه تروریستی «بادر ماینهوف» و از سوی دیگر با حکومت لیبی مرتبط شدند. آنها در جریان این ارتباطات، ضمناً مقدمات برقراری رابطه با حزب کمونیست شوروی و اخذ و ارسال اسلحه و مهمات از حکومت لیبی به ایران را فراهم کرده بودند که به علت متلاشی شدن کادر رهبری گروه در ایران در تابستان سال ۱۹۷۶، تلاشهای آنها در این زمینه متوقف گردید. این افراد کماکان در لیبی اقامت دارند و معدودی از همفکران آنها در ایران به حال اختفا به سر می‌برند.)

سازمان کادرها، به این ترتیب، در رابطه با تروریسم بین‌الملل قرار گرفته و در حال



تعدادی از نشریات مخالفان رژیم پهلوی در خارج از کشور

حضار سه محفل وابسته به گروه کادرها در اروپا فعالیت دارد. محفل اول تحت رهبری مهدی خانبابا تهرانی در آلمان است که به طور مستقیم با تروریسم جهانی مرتبط است و یکی از اعضای انجمن دانشجویان ایرانی در آلمان غربی، در یکی از جلسات این انجمن در مونیخ، پیرامون تماسهای مهدی خانبابا تهرانی چنین گفته است:

یک کشیش غربی برای اجرای مقاصد به خصوص مبلغ قابل توجهی پول در اختیار مهدی خانبابا تهرانی گذارده بود؛ و بعد که این موضوع افشا شد، خانبابا تهرانی ادعا کرد که این پول را مسترد داشته. ولی این گفته او صحیح نبود. و به علاوه، یکی از دیپلماتهای ممالک غربی مقیم آلمان فدرال خانه مجیزی تهیه [کرده] و برای سکونت در اختیار مهدی خانبابا تهرانی گذارده است.

محفل دیگر تحت رهبری بهمن نیرومند در برلین غربی فعالیت دارد؛ و کوشش این محفل آموزش ثئوریک مسائل مارکسیستی به اعضا می باشد. محفل سوم را مجید زربخش در پاریس تحت اداره دارد و نشریه ای تحت نام مسائل ثئوریک سوسیالیزم منتشر می کند. این گروه در آمریکا و به خصوص در نیویورک و سن خوزه دارای فعالیت و نفوذ محسوسی می باشد.

۵. سازمان انقلابیون کمونیست ایران

این سازمان، که هسته اولیه آن در شهر برکلی واقع در ایالت کالیفرنیا آمریکا تشکیل گردیده، از سال ۱۹۶۸ موجودیت یافت. بنیانگذاران اولیه این سازمان کمونیستی تعدادی از اعضای سابق جناح چپ جبهه به اصطلاح ملی ایران در آمریکا بودند که ضمناً نسبت به نظریات مائوئیستی و شعارهای سازمان انقلابی حزب توده تمایل داشتند. از جمله بنیانگذاران اولیه این سازمان عبارت‌اند از سیامک زعیم، عباس بزرگ، حمید کوثر، محمد امینی، فرامرز سمستانی، ژاله بهروزی و تقوی که رهبری آنها به دست فریدون علی‌آبادی، سیامک زعیم و حمید کوثر می‌باشد.

سازمان مزبور، پس از تأسیس [شدن]، نشریه‌ای زیر عنوان کمونیست منتشر کرد و شماره اول آن را به تبیین مرامنامه خود اختصاص داد. مطالب گفته شده در مرامنامه این گروه تقریباً همان مسائلی بود که سازمان انقلابی حزب توده عنوان می‌داشت و ضمناً روی ضرورت ایجاد حزب کمونیستی در ایران، ضدیت با حزب توده و شوروی تکیه می‌کرد و شعار اولیه اعضای آن «صدر مائو، صدر ماست» بود.

اعضای سازمان انقلابیون کمونیست، در بدو امر، فعالیتهای خود را در شهرهای سن خوزه و برکلی کالیفرنیا در آمریکا انجام می‌دادند و بعد، ضمن اینکه با اعضای مخفی سازمان «کبک» در کانادا تماس گرفتند و به همکاری متقابل پرداختند، با استفاده از امکانات تازه‌ای به شرق آمریکا روی آوردند.

همکاری این گروه با سازمان «کبک» به این صورت بود که نشریات «کبک» به وسیله سازمان انقلابیون کمونیست در آمریکا چاپ می‌شد و مخفیانه برای توزیع در اختیار آنها قرار می‌گرفت و متقابلاً سازمان «کبک» امکانات مالی و تسهیلاتی برای ورود و خروج مخفی این افراد در مرزهای شمالی آمریکا فراهم می‌آورد.

سازمان انقلابیون کمونیست، در بدو تأسیس تا مدت نزدیک به چهار سال، در کادر جبهه به اصطلاح ملی و کنفدراسیون فعالیت می‌کرد و بعد توانست، همزمان با تضعیف سازمان انقلابی حزب توده ایران، فعالیتهای خود را در سطح آمریکا گسترش دهد و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در شمال کالیفرنیا، شیکاگو و ایالات مرکزی آمریکا به دست آورد. این سازمان، پس از تحصیل نفوذ نسبی برای ایجاد و توسعه سازمان خود در اروپا، سه نفر از رهبران اصلی، از جمله حمید کوثر و سیامک زعیم، را به اروپا فرستاد. سیامک زعیم در اروپا توانست با نمایندگان جبهه خلق برای آزادی فلسطین به رهبری جرج حبش تماس بگیرد و متعاقب آن نماینده‌ای را برای تماس با جرج حبش به فلسطین اعزام کرد.



در مذاکراتی که نماینده سازمان انقلابیون کمونیست با جرج حبش به عمل آورد، اجازه یافت که سازمان انقلابیون کمونیست بتواند در پناه سازمانهای افراطی فلسطینی یک سلسله اقدامات انتشاراتی و تبلیغاتی را برای نفوذ در ایران از طریق عراق انجام دهد. مقدمات این فعالیت در اواخر سال ۱۹۷۴ فراهم شده بود ولی با حصول بهبودی در روابط ایران و عراق به حال تعلیق درآمد.

نمایندگان سازمان انقلابیون کمونیست در اروپا تلاش وسیعی به عمل آوردند که شاید افرادی را به گروه خود جلب کنند ولی توفیق قابل توجهی در این زمینه تحصیل نکردند. کوشش عمده این افراد در اروپا در اوایل سال ۱۹۷۶ منجر به تشکیل یک سمینار در شهر آخن در آلمان فدرال گردید. عده‌ای حدود ۲۰۰ نفر به عنوان عضو، سمپاتی‌زبان و ناظر در این سمینار شرکت داشتند که از ایالات متحده آمریکا و کشورهای آلمان و فرانسه به این سمینار آمده بودند. پیامدهای این سمینار، توفیق محسوسی را برای سازمان انقلابیون کمونیست در برنداشت.

سازمان انقلابیون کمونیست در عین طرفداری از روشهای مائو و حمایت از سازمان انقلابی، با گروه کادرها و سازمان توفان مبارزه داشته و ضمناً علیه تروتسکیستهای ایرانی فعالیتهای تبلیغاتی انجام داده است.

نکته قابل ذکر دیگر در مورد سازمان انقلابیون کمونیست آن است که در درون این سازمان اختلاف نظرهای شدیدی بر سر تاکتیکهای فعالیت بروز کرده و گروهی از آنها معتقد به اتخاذ شیوه‌های مسلحانه و گروهی دیگر معتقد به انجام فعالیتهای تنوریک از طریق اعزام کادرهای ورزیده به داخل ایران هستند.

در پایان، اشاره به این نکته بی‌مناسبت نیست که نادر اسکونی، دانشجوی ایرانی مقیم آمریکا که یکی از تروریستهای حمله‌کننده به همایون کیکاوسی عضو سفارت شاهنشاهی در پاریس بود، قبلاً در سازمان کمونیستی کادرها فعالیت داشت و از حدود یک سال قبل به سازمان انقلابیون کمونیست ملحق شده بود و چند ماه قبل از حادثه ترور، از آمریکا به پاریس آمده بود.

مطلب قابل توجه دیگر درباره سازمان انقلابیون کمونیست آن است که به‌طور عمده این سازمان در آمریکا به وجود آمده، گسترش یافته و تلاشهای آن در میان دانشجویان و ایرانیان مقیم آمریکا نسبت به سایر گروههای کمونیست ایرانی، موفقیت‌آمیزتر بوده است. نشریه کمونیست ارگان انتشاراتی و تبلیغاتی این سازمان از بدو تأسیس با کاغذ مرغوب و به‌طور کاملاً منظم و تیراژ وسیع انتشار یافته و تعدادی از اعضای سازمان مذکور به صورت حرفه‌ای و بدون داشتن هیچ‌گونه منبع درآمدی، از امکانات مالی

وسیعی برخوردار هستند که منابع تأمین‌کننده هزینه‌های گزاف آنها تاکنون مشخص نشده و مشکوک است.

۶. تروتسکیستهای ایرانی

گروهی که تحت نام تروتسکیتهای ایرانی در خارج از کشور فعالیت دارد، یک سازمان مارکسیستی تازه بنیاد است که به‌طور عمده در ایالات متحده آمریکا فعالیت می‌نماید. این سازمان، که هنوز تشکیلات منظمی هم ندارد از نظر فکری پیرو نظریات تروتسکی می‌باشد و عملاً با هر دو جبهه کمونیسم بین‌الملل (مسکو و پکن) مخالف است.

گروه تروتسکیتهای ایرانی به وسیله شخصی به نام بابک زهرانی در آمریکا پایه‌گذاری شده و از سال ۱۹۶۸ با انتشار نشریه‌ای زیر عنوان گروه‌رزمندگان تروتسکیست ایرانی وابسته به بین‌الملل چهارم اعلام موجودیت نمود.

بابک زهرانی، قبل از اینکه به فعالیتهای ضدایرانی و تأسیس گروه تروتسکیتهای ایران اقدام کند، عضو سازمان تروتسکیست آمریکائی «اتفاق جوانان سوسیالیست» (Y.S.A.) بود که بعداً به تأسیس سازمان تروتسکیتهای ایرانی اقدام کرده است.

همزمان با تشکیل این سازمان، فعالیت مائوئیستها در آمریکا رونق محسوسی داشت و در حقیقت، تروتسکیستها برای مبارزه با مائوئیستها وارد میدان شدند. آنها در آمریکا به فعالیتهای وسیعی دست زدند و در کنفدراسیون [به] توسط گروههای کمونیست دیگر با آنها مبارزاتی شروع شد. ادامه این مبارزات سبب شد که اعضای این گروه از کنگره ۲۲ سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا، که وابسته به گروههای مارکسیست طرفدار مائو بود، اخراج شدند.

فعالیتهای این گروه تا سال ۱۹۷۵ رونق قابل توجهی نداشت. در این زمان شخصی به نام رضا براهنی استادبار سابق دانشگاه تهران با استفاده از یک بورس دولتی به آمریکا رفت و به گروه تروتسکیستها ملحق شد. در این زمان از طرف این گروه کمیته‌ای تحت نام «کمیته دفاع از آزادی هنر و اندیشه در ایران» تشکیل [شد] و ریاست افتخاری آن به رضا براهنی محول گردید. (در مورد رضا براهنی و وضعیت او لازم به یادآوری است که این شخص متعاقب طی تحصیلات دوره دکتری ادبیات تطبیقی زبان انگلیسی در ترکیه و ازدواج با یک دختر یونانی به ایران آمد و در سمت استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به کار پرداخت. وی پس از ورود به ایران و اشتغال به کار در دانشگاه یک سلسله





زندانیان و دانشجویان در اعتراض به قطع تماسهای نامشروع خود، همسرش را مورد آزار و شکنجه قرار داد تا او ناگزیر به جدائی گردید.

صحنه‌ای از تظاهرات دانشجویان عضو کنگره دانشجویان در آمریکا

ارتباطات سکسی با دانشجویان دختر، که شاگردان او بودند، برقرار کرد که منجر به اعتراض همسر یونانی او شد. براهنی، به جای قطع تماسهای نامشروع خود، همسرش را مورد آزار و شکنجه قرار داد تا او ناگزیر به جدائی گردید.

براهنی متعاقباً با یکی از شاگردان خود، که روابط عشقی با او داشت، ازدواج کرد و ضمن اینکه همسر جدید با او زندگی می‌کرد، [او] به روابط سکسی با دختران دیگر نیز ادامه می‌داد که همسر دوم نیز با مزارت بسیار و تحمل شکنجه‌های گوناگون از قید همسری براهنی خارج شد. براهنی برای سومین بار ازدواج کرد ولی دیگر حیثیت اخلاقی در میان دانشجویان نداشت. او، به هنگام کار در دانشگاه تهران، مدتی به عنوان همکار اطلاعاتی با ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت ایران) همکاری داشت و بعداً با او قطع تماس شد. متعاقب این جریان، براهنی یک مقاله کمونیستی انتشار داد و دست به سلسله اقدامات تبلیغاتی مارکسیستی زد که چون اقدام او طبق قوانین ایران جرم بود، زندانی شد. او در زندان ادعا کرد که مارکسیست نیست و برای جلب توجه دست به این اقدامات زده و تقاضا کرد که به او اجازه داده شود، از طریق وسایل ارتباط جمعی نظریات واقعی خود را به اطلاع عموم برساند. طبق خواسته او اقدام شد و براهنی در

یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی نظریات مشروحی در رد مارکسیسم، آناژسیسم و تروریسم بیان کرد و بعد از چندی با استفاده از یک بورس که دانشگاه تهران به او داده بود، راهی آمریکا شد.

با الحاق براهنی به گروه تروتسکیستها، فعالتهای آنان افزایش یافت و بعضی از شخصیتهای آمریکائی از جمله دانیل الزبرگ^۲، رمزی کلارک، کلی فورد و جک اندرسون با این گروه و همچنین رضا براهنی در ارتباط قرار گرفتند و امکاناتی برای تبلیغات ضد ایرانی در اختیار براهنی و همدستانش گذاشتند. با استفاده از همین تسهیلات بود که براهنی در کمیته فرعی روابط بین‌المللی کنگره آمریکا تبلیغاتی علیه ایران به عمل آورد. ضمناً مؤسسه انتشارات «فانوس» در نیویورک، که اخیراً اقدام به چاپ و انتشار ترجمه فارسی بیانیه کمیونسیت به عنوان یکی از نشریات تروتسکیستها نموده، و همچنین مؤسسه مطبوعاتی «ابجد» در آمریکا از مراکز تروتسکیستهای ایرانی در ایالات متحده آمریکا هستند و مترجم فارسی بیانیه مذکور رضا براهنی است که با نام مستعار برهان رضائی مترجم این کتاب قلمداد شده است. از جمله افراد فعال گروه تروتسکیستها در آمریکا عبارت‌اند از بابک زهرانی، بهرام عطائی، اروند [یرواند]؟ آبراهیمیان، فریدون اسفندیاری، محمود صیرفی‌زاده، فریبرز رخشا، محمد فلسفی و رضا براهنی.

نکته قابل ذکر درباره تروتسکیستهای ایرانی آن است که فعالتهای تبلیغاتی این گروه در آمریکا از وسعت قابل توجهی برخوردار است و منابع مالی [ای] که تأمین‌کننده هزینه‌های سنگین اقدامات تروتسکیستها می‌باشد، تاکنون نامشخص مانده است.

۷. جبهه ملی ایران در خارج از کشور

چنانکه در مقدمه این بررسی اشاره شد، در حدود سالهای ۶۲-۱۹۶۱ گروهی از همکاران سابق مصدق و فرزندان فئودالهای سابق در اروپا و آمریکا تشکیلاتی به نام جبهه به اصطلاح ملی ایران در خارج از کشور به وجود آوردند.

از همان ابتدا کوششهای این جبهه مصروف نفوذ در کنگدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور، که [به] توسط حزب منحل توده به وجود آمده بود، گردید. در فاصله سالهای ۶۲-۱۹۶۵ اعضای جبهه مزبور تحت تأثیر حوادث داخلی ایران و پیشرفت سریع انقلاب شاه و مردم در زمینه‌های مختلف، به‌طور

۲ دکتر ملکزاده میلانی در بحث مربوط به گروه تروتسکیستها راجع به دانیل الزبرگ یادآور شده که این شخص از اعضای CIA بوده که بعد از ماجرای واترگیت ظاهراً از این سازمان خارج شده است.

همانگ فعالیت می‌کردند. از اوایل سال ۱۹۶۵، که به تدریج کمونیستها به دو دسته تقسیم شده و ضمناً در سازمانهای دانشجویی و کنفدراسیون نفوذ محسوس کرده بودند، تدریجاً بخش عمده‌ای از کادرهای رهبری جبهه ملی نیز زیر نفوذ کمونیستها قرار گرفتند. اعضای یک جناح از این جبهه که اعتقادات شدید مذهبی داشتند و مخالف کمونیستهای ویژه حزب توده بودند، به همکاری جبهه ملی و ارتباطات آن با کمونیستها معترض گردیدند و این مسئله وسایل دیگری که در رابطه با روحیه‌های جاه‌طلبانه رهبران جبهه مذکور بود، به تدریج جبهه ملی را به دو جناح مشخص تبدیل کرد.

یکی از این دو جناح، تحت تأثیر مارکسیستها، تدریجاً گرایشات کمونیستی پیدا کرد و گردانندگان آن اگرچه برای حفظ ظاهر تأثر خود را از عقاید کمونیستی مخفی می‌کردند، ولی در عمل کمونیست بودند. این افراد، که بیشتر گرایشات مانوئیستی پیدا کرده بودند، در سال ۱۹۶۷ مسئله تربیت و اعزام کادرهای به اصطلاح انقلابی را به داخل ایران مورد توجه قرار داده و متعاقب بروز اختلاف میان ایران و عراق، درصدد برآمدند که با استفاده از شرایط پایگاه عراق، عملیات نفوذی به داخل ایران و تشکیل هسته‌های مخفی را تعقیب کنند.

در اجرای این نظر بود که دو تن از گردانندگان جبهه مزبور به اسامی حسن ماسالی و خسرو کلاتری (شخص اخیر از آمریکا اخراج شده بود) به عراق عزیمت کردند و، ضمن تماس با سازمانهای اطلاعاتی عراق و همدستی با تیمور بختیار، تشکیلاتی زیر نام «جبهه ملی ایران در خاورمیانه» به وجود آوردند. این افراد، که در خفا با بعضی از رهبران حزب توده نیز تماس داشتند، تا سال ۱۹۷۵ مرتباً نشریه خود را تحت عنوان «بختار امروز در عراق چاپ و منتشر می‌کردند ولی در عمل موفقیتی برای نفوذ به داخل ایران به دست نیاوردند.

این افراد، متعاقب بهبود روابط ایران و عراق، به اروپا برگشتند و برای ادامه فعالیت در کشورهای اروپائی و آمریکا به همدستان دیگر خود، که طی این سالها موفق شده بودند با استفاده از ضعف ناشی از تضادهای داخلی گروههای کمونیست، در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی موقعیت نسبتاً محکمی احراز کنند، ملحق گردیدند.

این جناح جبهه ملی ایران در خارج از کشور، علاوه بر نشریه «بختار امروز» نشریات متعدد دیگری تحت عناوین مختلف منتشر کرده و از همکاری سازمانهای دست چپی کشورهای اروپای غربی برای اقدامات انتشاراتی خود برخوردار بوده‌اند. ضمناً جناح مذکور در کشورهای اروپا و ایالات متحده آمریکا در میان دانشجویان نفوذ کرده و

به خصوص به عنوان یک سازمان که ظاهراً عنوان «ملی» دارد توانسته گروهی از دانشجویان جوان و ناآگاه را اغفال و به سوی خود جلب نماید.

جناح دیگر جبهه ملی، که در بادی امر به علت مخالفت با تمایلات مارکسیستی جناح اول جبهه به اصطلاح ملی، با آن به مخالفت پرداخته، توانسته گروههای دانشجویی را که تحت نام «انجمنهای اسلامی» در ممالک اروپائی و آمریکا متشکل شده‌اند، با خود همداستان نماید. این جناح پس از شروع فعالیتهای تروریستی [به] توسط گروه مارکسیستهای اسلامی در ایران (در سال ۱۹۷۱) به حمایت کامل از این گروه تروریست پرداخته و با انتشار نشریه‌ای زیر عنوان پیام مجاهد تلاش و سیمی را در جهت معرفی و انعکاس فعالیتهای گروه تروریست مذکور آغاز نموده است. ضمناً در پاریس یک پایگاه برای گروه مارکسیستهای اسلامی به وجود آورده و با استفاده از امکاناتی که در اختیار دارد، موجبات تأسیس پایگاه دیگری را نیز نزد سازمانهای افراطی عرب فلسطینی فراهم آورده و عملاً گروه مورد بحث را با جبهه خلق برای آزادی فلسطین تحت رهبری جرج حبش مرتبط ساخته است.

به‌طور کلی، در حال حاضر، هر دو جناح جبهه ملی فقط اسم بیمسمای جبهه ملی را به عنوان سرپوشی بر افکار و اقدامات خود به دنبال می‌کنند و با ارتباطاتی که از یک طرف با جوامع مارکسیستی کشورهای اروپای غربی و سازمانهای افراطی عرب در اروپا و سازمانهای مارکسیستی در آمریکا و از طرف دیگر با سازمانهای تروریستی و افراطی عرب فلسطینی و حزب کمونیست جمهوری دموکراتیک خلق یمن دارند، آنها نیز عملاً زیر پرچم کمونیسم و تروریسم بین‌المللی قرار گرفته‌اند.

۸. کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور

درباره چگونگی تشکیل کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور قبلاً به تفصیل سخن گفته شد و اشاره گردید که این سازمان به صورت یک تشکیلات جبهه‌ای به وسیله حزب توده به وجود آمده و نیز در بررسی وضعیت سازمانهای کمونیستی مختلف به این نکته که کنفدراسیون عرصه فعالیتهای کمونیستها گردیده، اشاره شد.

در ابتدای امر، درباره علت وجودی کنفدراسیون این‌طور ادعا شده بود که سازمان مزبور یک تشکیلات صرفاً صنفی است که برای رسیدگی به مسائل دانشجویی و حل مشکلات گوناگون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به وجود آمده است؛ ولی



درگیری مخالفان و موافقان کنفدراسیون (آمریکا)

واقعیتهای عینی، که ناشی از مجموعه اقدامات و تلاشهای این سازمان از بدو تأسیس تاکنون بوده، بیانگر این واقعیت است که کنفدراسیون همواره دست به همه اقدامی زده، غیر از آنچه که فعالیت صنفی دانشجویی نام دارد.

جلسات کنفدراسیون و کنگره‌های پی در پی آن همیشه عرصه مناقشات گروههای مختلف کمونیست بوده است. هر یک از گروههای کمونیستی، که در بالا به وضعیت آنها اشاره شد، در برآورد میزان نفوذ و توفیق خود در فعالیتهای کمونیستی، حدود نفوذ خود را در کنفدراسیون ملاک ارزیابی قرار داده‌اند. هر یک از آنها کوشیده‌اند تا در کادر کنفدراسیون به تبلیغ بپردازند و برای سازمان خود سربازگیری کنند.

کنفدراسیون دارای سازمانها و کمیته‌های متعددی است که اگرچه برخی از آنها به ظاهر نامی متناسب با فعالیتهای صنفی بر خود گذارده‌اند، ولی واقعیتهای عملی آنها نشان‌دهنده کوشش در جهت تحقق هدفهای یکی از گروههای کمونیستی بوده است. فی‌المثل «کمیته دفاع از زندانیان سیاسی»، که دارای ارگان تبلیغاتی و انتشاراتی نیز می‌باشد، همیشه با همدستی کامل با کمونیستها، از تروریستها و جاسوسان و خرابکاران که به دست عدالت افتاده‌اند، حمایت کرده است.

روابط غیرصنفي کنفدراسیون آنقدر رسواکننده بود که حتی حزب توده را هم به اعتراض برانگیخته است. روزنامه مردم ارگان حزب توده در تاریخ اسفند ماه ۱۳۴۵ شمسی برابر با مارس ۱۹۶۷ در مقاله‌ای زیر عنوان «فعالیت سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا در جنبشهای دانشجویی» مطالب مشروحی نوشته و با اشاره به خبر منتشرشده در مجله آمریکائی راپارتر مسئله کمکهای وسیع «سیا» به سازمانهای دانشجویی آمریکا و مآلآکنفرانس بین‌المللی دانشجویان (کوسک، سازمان بین‌المللی دانشجویی وابسته به غرب) را مطرح [می‌سازد] و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی را به علت عضویت در «کنفرانس بین‌المللی دانشجویان»، که به‌طور غیرمستقیم در خدمت سازمانهای جاسوسی آمریکا قرار داشته، مورد حمله قرار می‌دهد و اضافه می‌کند: «کنفدراسیون، در واقع، بدون رعایت افکار عمومی اکثریت دانشجویان به عضویت کوسک» درآمده و کسانی کوشیده و می‌کوشند که همچنان پیوند کنفدراسیون را با «کوسک» حفظ کنند و محکم‌تر سازند؛ و حتی کوشیده‌اند که منشور ارتجاعی «کوسک» را به کنفدراسیون بقبولانند. کنفدراسیون از «کوسک» کمک مالی می‌گرفته است...»

این مقاله حزب توده و جنبشهایی که به دنبال آن برپا ساخت، سرانجام سبب شد که کنفدراسیون از «کنفرانس بین‌المللی دانشجویان» خارج [شود] و در سال ۱۹۶۷ به صورت عضو وابسته در «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان» (I.U.S.)، سازمان جبهه‌های کمونیستی تحت نفوذ شوروی) درآید. بدین ترتیب، حتی حزب توده نیز به رسوائی انحراف کنفدراسیون از موضع یک سازمان صنفی دانشجویی، اعتراف کرد.

در سالهای بعد، برخلاف گذشته، فعالیتهای مارکسیستی در سطح کنفدراسیون علنی‌تر شد و اگر تا سالهای ۶۸-۱۹۶۷ سعی در حفظ ظاهر می‌شد، از این زمان به بعد حتی ظواهر هم مراعات نگردید. با چنین وضعیتی بود که کمونیستها آزادانه‌تر در عرضه کنفدراسیون به رقابتهای مسلکی و اعمال نفوذهای تاکتیکی پرداختند. در جریان برگزاری کنگره‌های کنفدراسیون و برای انتخاب هیئت دبیران (کادر رهبری)، همیشه رقابتهای سختی بین گروههای کمونیستی وجود داشته است و بعضاً به وضوح دیده شده که دو گروه مخالف برای در اقلیت قرار دادن گروه مخالف سوم در رابطه با انتخابات هیئت دبیران کنفدراسیون موقتاً با یکدیگر ائتلاف کرده‌اند تا بتوانند با اشغال مواضع رهبری، ابتکار عمل بیشتری در جهت دادن به اقدامات بعدی کنفدراسیون در دست داشته باشند.

کنفدراسیون، که در واقع به صورت یک سازمان مختلط مرکب از کمونیستها و جبهه ملیهای کمونیست شده فعالیت می‌کند، هیچگاه تلاش صنفی نداشته است. این سازمان

طی دو سال اخیر عملاً به اقدامات مخرب و مشارکت در کوششهای تروریستی دست زده و اعضای آن در ماجراهای مختلفی از قبیل حمله به نمایندگیهای شاهنشاهی و سرقت پول، اثاثیه و مدارک نمایندگیها مبادرت کرده و بعد در سطح وسیعی نتیجه اقدامات خرابکارانه خود را «مبارزات آزادیخواهانه علیه حکومت ایران» قلمداد کرده‌اند.

کار مناقشه و رقابت دسته‌جات کمونیست سرانجام کنفدراسیون فعلی را به ورطه اضمحلال کشانده و هر گروه می‌کوشد تا با بسط نفوذ خود از این تشکیلات در حال اضمحلال، سازمان تازه‌ای زیر عنوان «کنفدراسیون» که تابع بی چون و چرای نظریاتش باشد و به صورت عامل اجرایی مقاصد خود بسازد، به نحوی که در سال ۱۹۷۶ دو کنگره از طرف گروههای مختلف تحت عنوان «کنگره کنفدراسیون» در آلمان فدرال تشکیل شده که یکی از این کنگره‌ها [به] توسط جناح مارکسیست شده جبهه ملی و کنگره دیگر به ابتکار سازمان انقلابی حزب توده بوده است.

کمونیستهای ایرانی مقیم آمریکا هم سه کنگره مختلف یکی [به] توسط «سازمان انقلابیون کمونیست»، دیگری به ابتکار «سازمان انقلابی حزب توده» و سومی تحت سازماندهی «جبهه ملی» تشکیل داده و اگرچه عنوان کرده‌اند که این کنگره‌ها در قالب سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا ترتیب داده شده، مع‌هذا کوشش بر آن بوده تا هر یک [از آنها] بتوانند ابتکار عمل را در ایجاد زمینه‌های مقدماتی تأسیس کنفدراسیون جدیدی فراهم آورد.

علاوه بر این کوششها، حزب توده هم، برای آنکه در این روند از دیگران عقب نماند، «سازمان جوانان و دانشجویان دمکرات ایران» را پایه‌گذاری کرده و تلاش دامنه‌داری به عمل می‌آورد تا این سازمان را جانشین کنفدراسیون کنونی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور نماید.

[۷۵۴۹۱/۱ تا ۷۵۵۱۷]

